



پیامبر شناسی



شرح خطبه حضرت فاطمه زهرا
محمد علی مجد فقیهی



978-600-95276-2-5



نور فاطمه زهرا
مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت
تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۷۷
www.noorfatemah.org

انتشارات حکمت و اندیشه
Hekmat va Andishe Publications
تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۸۲۰۶



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سرشناسه :	مجد فقیهی - محمد علی
عنوان قراردادی :	شرح خطبه حضرت فاطمه زهرا علیها السلام
عنوان و نام پدیدآور :	پیامبر شناسی / [نویسنده] محمد علی مجد فقیهی
مشخصات نشر :	تهران: انتشارات حکمت و اندیشه ، ۱۳۹۴.
مشخصات ظاهری :	۶۸ ص.
نام مجموعه :	پرتوی از نور فاطمه علیها السلام ؛ ۴ .
شابک :	۲-۳-۹۵۲۷۶-۶۰۰-۹۷۸ ؛ ۳-۶-۹۵۲۷۶-۶۰۰-۹۷۸: دوره
وضعیت فهرست نویسی :	فیبیا
شناسه افزوده :	مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت نور فاطمه زهرا علیها السلام
رده بندی کنگره :	۱۳۹۴ پ ۲۸۲۵/۹/م BP۲۲
رده بندی دیویی :	۲۹۷/۹۳
شماره کتابشناسی ملی :	۴۰۵۱۳۰۵

پیامبر شناسی

پرتوی از نور فاطمه علیہ السلام

محمد علی مجد فقیہی



پرتوی از نور فاطمه

پایه‌برشناسی



مؤسسه فرهنگی قرآن و عترت نور فاطمه زهرا

نویسنده: دکتر محمد علی مجد فقیهی

ویراستار: مهدی نصیری

گرافیک و صفحه‌آرایی: محسن داوری نژاد

ناشر: انتشارات حکمت و اندیشه / شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۲۷۶-۳-۲

شابک دوره: ۹۷۸-۶۰۰-۹۵۲۷۶-۵-۶

نوبت چاپ: اول، زمستان ۱۳۹۴ / شمارگان: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۶۰۰۰ تومان

مراکز پخش: قم، بلوار سمیه، خیابان شهید رجایی، کوچه ۹، پلاک ۳۵

مؤسسه نور فاطمه زهرا - تلفن: ۰۲۵-۳۷۷۴۰۰۷۷ - همراه: ۰۹۱۲۷۵۹۹۵۹۹

تهران، خ انقلاب اسلامی، بین ابوریحان و فلسطین، بن بست مهارت، خانه هنر، پلاک ۴ واحد ۱۳

انتشارات حکمت و اندیشه - تلفن: ۰۲۱-۶۶۴۱۸۲۰۶



www.noorfatemah.org

نقل مطالب این کتاب با ذکر مأخذ، جایز می‌باشد

با قدردانی از همکاری که در تولید این اثر نقش داشته‌اند



اهداء :

به آن که فاطمه عليها السلام را مادر پدرش خواند،
به رسول خدا صلی الله علیه و آله که از خوبان عالم دلربایی می کند.





فهرست مطالب

فصل اول: برگزیده خدا ۹

درآمد ۱۲

نام محمد صلی الله علیه و آله ۱۲

اوصاف پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۳

۱. بندگی ۱۳

۲. رسالت ۱۴

۳. رحمت ۱۵

۴. برگزیدگی و اصطفاء ۱۶

راز این گزینش و برتری ۲۶

فصل دوم: ضرورت بعثت و اهداف آن ۳۱

درآمد ۳۲

فصل سوم: فضای بعثت ۴۷

۱. پراکندگی و فرقه‌گرایی در ادیان ۴۹

۲. سوختن استعدادها و خود حقیقتی ۵۰

۳. بت پرستی ۵۲

۴. انکار با وجود شناخت ۵۳



فصل چهارم: ثمره بعثت و شیوه هدایت ۵۷

روشنی بخشی و حیات ۵۷

نجات بخشی و بیناسازی ۶۰

هدایت ۶۲

دعوت و فراخوانی ۶۳

واکنش مردم در برابر رسالت ۶۴

شنیدن و اندیشیدن عامل پیروی از پیامبران ۶۶

رحلت پیامبر ﷺ ۶۸





پرتوی از نور فاطمه  پیامبر شناسی





فصل اول

برگزیده خدا

«وَأَشْهَدُ أَنْ أَبِي مُحَمَّدًا ﷺ عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، اخْتَارَهُ
وَأَتَّبَعْتَهُ قَبْلَ أَنْ أُرْسَلَهُ، وَسَمَّاهُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَيْتَهُ، وَ
اصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعْتَهُ، إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ،
وَبَسَّتِ الْأَهْوَالُ مَصُونَةٌ، وَبِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ عَلِمًا
مَنْ اللَّهُ تَعَالَى بِمَائِلِ الْأُمُورِ، وَإِحَاطَةِ بِحَوَادِثِ الدُّهُورِ،
وَمَعْرِفَةِ بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ ابْتَعْتَهُ اللَّهُ تَعَالَى إِتِمَامًا لِأَمْرِهِ،
وَعَزِيمَةً عَلَى إِنْصَاءِ حُكْمِهِ، وَإِنْفَاذًا لِمَقَادِيرِ حُكْمِهِ
فَرَأَى الْأُمَمَ فِرْقًا فِي أَدْيَانِهَا، عُكِّفًا عَلَى نِيرَانِهَا، عَابِدَةً
لِأَوْثَانِهَا، مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا فَأَنَارَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ
ظُلُمَهَا، وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ
الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهِدَايَةِ، وَأَنْقَذَهُم
مِنَ الْغَوَايَةِ، وَبَصَّرَهُم مِّنَ الْعَمَايَةِ، وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ
الْقَوِيمِ، وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ ثُمَّ قَبَضَهُ





اللَّهُ إِلَيْهِ قَبَضَ رُفَةً وَاخْتِيَارًا، وَرَغْبَةً وَإِثَارًا بِمُحَمَّدٍ
[فَمُحَمَّدٌ] عَنِ تَعَبِ هَذِهِ الدَّارِ فِي رَاحَةٍ، قَدْ
خُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ؛ وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْعَفَّارِ وَمُجَاوَرَةِ
الْمَلِكِ الْجَبَّارِ، صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَأَمِينِهِ عَلَى
الْوَحْيِ وَصَفِيٍّ وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَرِضِيِّهِ، وَالسَّلَامُ
عَلَيْهِ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛^۱

و شهادت می‌دهم که پدرم محمد ﷺ بنده و
فرستاده خداست.

خداوند او را پیش از فرستادنش [به سوی مردم]
برتری داد و خالص گرداند و قبل از آفرینشش، بر او
نام نهاد و پیش از بعثت او را برگزید. در هنگامی که
همه مخلوقات در غیب، پوشیده و پنهان بودند، و
از هول و هراسِ حوادث هولناکِ درامان، و همگی
در عدم و نیستی فرو رفته بودند. زیرا اوست که به
فرجام کارها داناست و به حوادث روزگار احاطه دارد
و به جایگاه‌های تقدیر آگاه است، خداوند پیامبر را
برانگیخت تا امر خود را به تمامیت رساند و حکمش
را عملی سازد و مقادیر حتمی‌اش را نافذ و جاری
گرداند. مردم را فرقه فرقه بر دین‌های خود یافت، [در
حالی که] ملازم آتش دوزخ بودند و با وجود آگاهی
از خدا منکر وجود او گشتند. پس خدا به دست
محمد - درود خدا بر او و خاندانش باد - ظلمت‌ها

۱. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۱.



را برطرف ساخت و ابهام‌ها را ازدل‌ها زدود و پرده‌ها را از چشم‌ها برکشید.
و (پیامبر) برای هدایت مردم به پا خواست و آنها را از گمراهی رهانید و دل‌هایشان را بینا کرد و آنها را به دین استوار راهنما شد و به صراط مستقیم فرا خواند. خدا او را به لطف و مهربانی و با رغبت و انتخاب خودش و مقدم داشتن او به سوی خویش خواند. و اینک محمد ﷺ از رنج این دنیا آسوده است. فرشتگان نیکوکردار اطراف او را پر کرده و رضوان پروردگار آمرزنده او را فرا گرفته بود. و حضرتش در مجاورت (خدای) فرمانروای جبران‌کننده مأوی گرفت. صلوات خداوند بر پدرم، پیامبر خدا و امین وحی او، و برگزیده خدا. درود و رحمت و برکات خدا بر او باد».





درآمد

حضرت صدیقه علیها السلام پس از شهادت به یگانگی پروردگار و بیان نکات ارزشمندی در زمینه خداشناسی، به رسالت الهی پیامبر صلی الله علیه و آله به عنوان شهادت ثانیه شهادت می دهند. با این دوشهادت، هر شخصی در زمره مسلمانان قرار می گیرد. در جای جای قرآن، هنگامی که سخن از ایمان به خدا به میان می آید، در پی آن ایمان به پیامبر آورده می شود. ایمان به خدا و ایمان به رسول و نیز اطاعت خدا و اطاعت رسول و گواهی بر وحدانیت خداوند و گواهی بر رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله قرین یکدیگرند. آنگاه حضرت به بیان ویژگی های پیامبر صلی الله علیه و آله، بعثت و اهداف و فضای آن می پردازند.

نام محمد صلی الله علیه و آله

حضرت محمد صلی الله علیه و آله هنگامی که چشم به دنیا گشود، پدر خود را از دست داده بود. بدین سبب جد بزرگوارش، عبدالمطلب عهده دار سرپرستی او شد. وی نوۀ خود را «محمد» نامید. «محمد» از ریشه «حمد» است و به معنی «بسیار ستوده». پیرامونیان عبدالمطلب از او می پرسیدند که چرا نام این فرزند را محمد نهادی، در حالی که این نام میان پدران تو و میان ما نیز بی سابقه بوده و مرسوم نیست. حضرت عبدالمطلب می فرماید:



«رَجَوْتُ أَنْ يُحَمَّدَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ»^۱ امید دارم که [این فرزند] در آسمان و زمین ستوده شود».

اوصاف پیامبر ﷺ

منزلت پیامبر ﷺ نزد پروردگار آن چنان است که خداوند خطاب به او فرموده: «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»^۲ و او چنان اوج گرفته است که در جایگاه قرب الهی، احدی در عالم هستی به گرد او نمی رسد و از جهت اخلاقی در چنان مرتبتی است که خداوند او را به داشتن «خُلُقٍ عَظِيمٍ» می ستاید. زبان ما از شرح شأن آفتاب عالم تاب عالمیان عاجز است و تنها به بیانی مختصر و درخور درک خود، آن هم با بهره گیری از بیانات فاطمه زهرا علیها السلام در شأن پیامبر ﷺ بسنده می کنیم.

۱. بندگی

نخستین ویژگی پیامبر ﷺ عبودیت و بندگی ایشان است. پیامبر ﷺ بنده حقیقی خدا و تسلیم محض اوست. حضرت امیر علیه السلام به خداوند عرض می کند: «كَفَى لِي فَخْرًا أَنْ أَكُونَ لَكَ عَبْدًا»^۳ این افتخار مرا بس که بنده تو باشم». بندگی خدا والاترین مقام و مایه مباهات و تاج افتخار انسان است. از این رو اولین و

۱. منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغة، ج ۲، ص ۲۹۱.

۲. «فضل و بخشش خداوند بر تو بزرگ است»، سورة نساء، آیه ۱۱۳.

۳. بحار الأنوار، ج ۳۸، ص ۳۴۰.





مهم‌ترین ویژگی پیامبر ﷺ مقام «عبد» (بندگی) اوست. واژه «عبد» گاه به «الله» و گاه به ضمیر غایب و گاه به سایر اوصاف خداوند مانند رحمان و یا کریم اضافه می‌گردد و هر کدام رتبه و مقام خاصی از عبودیت را نشان می‌دهد. بالاترین مرتبه عبودیت آنجاست که واژه «عبد» به ضمیر غایب اضافه گردد که مقام «هو» است و نکات و اشارات این مطلب براهلش پوشیده نیست.

۲. رسالت

ویژگی دوم آن حضرت ﷺ رسالت است. اوفرنستاده و پیام آور خداست. خوب است بدانیم واژه «پیامبر اسلام» که بسیار بر سرزبان‌ها جاری است برگرفته از آیات قرآن و روایات معصومان نیست. در روایات عبارت‌هایی چون رسول الإسلام و نبی الإسلام نداریم. بنا براین، دلیلی برای به کار بردن این عبارت نیست. این واژه از ساخته‌های یهودیان است تا بگویند پیامبری این پیامبر ساخته و پرداخته مسلمانان است. در حالی که در قرآن کریم و روایات معصومین علیهم‌السلام تأکید بر روی عبارت «رسول الله» (پیامبر خدا) است.

خداوند پیام‌آوران بسیاری داشته است، ولی حضرت محمد ﷺ از تمامی آنان برتر و والا تر است. امیرمؤمنان علیه‌السلام در نهج البلاغه از ایشان به «مُهَيِّمِنًا عَلَى الْمُرْسَلِينَ»^۱ تعبیر می‌کند. همان

۱. نهج البلاغه، نامه ۶۲، ص ۴۵۱.



گونه که کتاب آسمانی پیامبر ﷺ بر سایر کتب آسمانی مهیمن قرار داده شده است^۱ و مهیمن به معنای محیط و محافظ است. لذا همان گونه که آن حضرت در مقام عبودیت برتر از سایر بندگان است، در مقام رسالت نیز بر سایر پیامبران برتری دارد. خداوند در قرآن به تفضیل و برتری برخی از انبیا بر برخی دیگر اشاره می‌فرماید:

«وَلَقَدْ فَضَّلْنَا بَعْضَ النَّبِيِّينَ عَلَىٰ بَعْضٍ»^۲

حضرت محمد ﷺ پیام‌آور خداوند بر همه عالم است. پیامبران گذشته یا رسول قوم خود بودند، یا اگر هم پیامبر جهانی بودند، پیروی از آن پیامبر تا زمان برانگیخته شدن پیامبر بعدی بوده است، که در آن هنگام همه باید از پیامبر جدید فرمان می‌بردند، اما رسول خدا ﷺ پیام‌آور خدا برای همه آدمیان تا روز رستاخیز است و کتابش همچنان جاودانه خواهد ماند.

او خاتم پیامبران است، یعنی رسالت او پایان بخش رسالت‌های پیشین خداست. بنا بر این، پس از او دیگر پیامبری نخواهد آمد.

۳. رحمت

رسول خدا ﷺ «رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ»^۳ است یعنی پیامبر ﷺ پیام‌آور رحمت برای همه جهانیان. بدین خاطر خداوند خطاب به

۱. سوره مائده، آیه ۴۸.

۲. سوره اسراء، آیه ۵۵.

۳. «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ» سوره انبیاء، آیه ۱۰۷.





پیامبر ﷺ فرموده است: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْأَفْلَاقُ! اگر تو نبودی افلاک (جهان) را نمی آفریدم». از رحمتِ خداوند همه جهانیان پدید آمده اند، اما دستیابی به رحمتِ خاصِ خداوند از رهگذر ایمان به پیامبر ﷺ و پیروی از اوست که بشر را برای پذیرش رحمت خداوند آماده می سازد.

رحمت پیامبر شامل حال همه جهانیان است، و نه تنها آدمیان، بلکه فراتر از بشر را نیز در بر می گیرد؛ زیرا تعبیر آیه «لِلْعَالَمِينَ» است نه «لِبنی آدم».

۴. برگزیدگی و اصطفاء

«اخْتَارَهُ وَانْتَجَبَهُ قَبْلَ أَنْ أَرْسَلَهُ، وَسَمَاءُ قَبْلَ أَنْ اجْتَبَاهُ، وَاصْطَفَاهُ قَبْلَ أَنْ ابْتَعَثَهُ إِذِ الْخَلَائِقُ بِالْغَيْبِ مَكْنُونَةٌ، وَبَسَّطَ الْأَهْوَايِلَ مَضُونَةٌ، وَبِنَهَايَةِ الْعَدَمِ مَقْرُونَةٌ؛

خداوند او را پیش از فرستادنش [به سوی مردم] برتری داد و خالص گرداند و قبل از آفرینشش بر او نام نهاد و پیش از بعثت او را برگزید. آن هنگام که همه مخلوقات در غیب پوشیده و پنهان بودند، و از هول و هراس حوادث هولناک در امان، و همگی در عدم و نیستی فرو رفته بودند».

اختار: انتخاب آنچه خیر و برتر است و به نوعی مورد رغبت



و تمایل می باشد.

انتجب: از «نجب»، خلوص و کرم؛^۱ انتجب فلاناً
استخلصه واصطفاه: او را خالص و صاف گردانید.
اجتبله: از جبله، آفرید او را.

فطره علیه: فطرت و خمیرمایه و سرشت.
اصطفاه: از ریشه «صفا» مقابل کدورت و تیرگی و آمیختگی
است، انتخابی که بر اساس صفا و پاکی باشد.
در عبارت فوق به دو نکته اشاره شده است:

۱. مصطفی و برگزیده بودن پیامبر ﷺ
 ۲. اصطفای آن حضرت ﷺ پیش از آفرینش مادی او و نیز
پیش از مبعوث شدن وی به رسالت است.
- اما نکته اول: در قرآن کریم خداوند افرادی را بر همه عالمیان
برگزیده و آنان مصطفای الهی هستند. البته برگزیدن الهی مطابق
با حکمت بوده است و برگزیدگی پیامبر ﷺ خاص و ویژه است.
- واژه «اصطفی» هم نیازمند حرف جرّ «علی» و هم حرف جرّ
«لام» است؛ زیرا در برگزیده دو عنصر وجود دارد. اول آنکه بر چه
کسانی برگزیده است؟ در این صورت اسمی که پس از حرف
«علی» می آید، بیانگر آن است و آیه ۳۳ آل عمران، آیه ۱۰۷ انبیاء
و احادیث معتبر شریفه پیامبر بر «همه عالمیان» برگزیده شده و
برتری یافته است و نه بر صنف و گروه خاصی از انسان ها، مثل

۱. مقاییس اللغة، ج ۵، ص ۳۹۹.





آنکه گفته می‌شود این فرد در فلان رشته ممتاز است و فرد برگزیده استان و یا برگزیده کشورش است و نه در جهان. پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله از همه برگزیدگان برتر است؛ زیرا خاتم آنان است و طبق آیه شریفه فضل خدا بر او بزرگ است.^۱ در ضمن، چنین تعبیری برای پیامبر دیگری نیامده است. در اصول کافی شخصی از امام صادق علیه السلام می‌پرسد: آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله سید و سرور فرزندان آدم است؟ امام علیه السلام پاسخ می‌دهند: «كَانَ وَاللَّهِ سَيِّدَ مَنْ خَلَقَ اللَّهُ وَمَا بَرَأَ اللَّهُ بَرِيَّةً خَيْرًا مِنْ مُحَمَّدٍ صلی الله علیه و آله؛^۲ به خدا سوگند، همانا او سید و سرور تمامی آفریدگان خداست و خداوند بهتر از محمد صلی الله علیه و آله نیافریده است». به این مضمون احادیث متعددی وارد شده است.

دوم آنکه برای چه برگزیده شده‌اند، یعنی آنها چه چیزی داشتند که خداوند آنان را از میان مخلوقات برگزید و بر همه آنان برتری دارد و این برگزیدن به چه منظور بوده است که در این صورت اسمی که پس از حرف «لام» می‌آید، بیانگر آن است.

پاسخ این نکته در نهج البلاغه چنین آمده است: «الْمُصْطَفَى لِكِرَائِمِ رِسَالَتِهِ»^۳ پیامبر صلی الله علیه و آله برگزیده خدا برای رسالت‌های گران بهای الهی است. انبیای دیگر برای رسالت الهی برگزیده بودند، ولی پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برای رسالت‌های گران بهای الهی برگزیده شد، یعنی آنچه پیامبران گذشته مأمور ابلاغ آن نبوده و یا

۱. سورة نساء، آیه ۱۱۳.

۲. کافی، ج ۱، ص ۴۴۰.

۳. نهج البلاغه، ص ۲۵۶ و ۷۶۳.



در مقام فهم و درک آن قرار نداشتند، در وجود پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله بوده است که از آن به کرائم رسالات و ارزش های برتر در رسالت های الهی نام برده شده است. این نکته با تأمل در سوره نجم به خصوص آیه «فَأَوْحَىٰ إِلَىٰ عَبْدِهِ مَا أَوْحَىٰ» روشن می گردد که «مَا» در «مَا أَوْحَىٰ» برای تفخیم و با عظمت نشان دادن وحی خاص و ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله است.

نکته دوم اینکه اصطفای الهی نسبت به خاتم الانبیاء صلی الله علیه و آله قبل از آفرینش مادی و دنیایی و نیز بعثت او بوده است. دلایل نقلی و عقلی برای اثبات راستی این مطلب وجود دارد که به برخی از آنها اشاره می کنیم:

۱. در قرآن کریم هنگامی که صحبت از آفرینش آدم علیه السلام و خلافت او می شود، می فرماید:

«وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا؛

خداوند تمامی اسماء را به آدم آموخت».

«ثُمَّ عَرَضَهُمْ عَلَى الْمَلَائِكَةِ؛^۱

سپس آنها را بر فرشتگان عرضه کرد».

در این آیه از ضمیر «هم» استفاده شده است که به اشخاص و صاحبان اسماء برمی گردد، نه از ضمیر «ها» که به «اسماء» برگردد، یعنی خداوند افرادی را بر فرشتگان عرضه کرد و از آنان

۱. سوره نجم، آیه ۱۰.

۲. سوره بقره، آیه ۳۰ تا ۳۳.





خواسته که نام این افراد را بگویند. آنها گفتند: نمی دانیم. سپس از آدم نام آنها را پرسید و آدم به درستی پاسخ داد. در روایت است که آن افراد پیامبر و اهل بیت او علیهم السلام بودند که حجج الهی اند:

«وَعَلَّمَ آدَمَ أَسْمَاءَ حُجَجِ اللَّهِ كُلِّهَا ثُمَّ عَرَضَهُمْ - وَهُمْ أَزْوَاجٌ - عَلَى الْمَلَائِكَةِ؛^۱

خداوند اسمای حجج های الهی را به آدم آموخت سپس آنان را - در حالتی که روح بودند - بر فرشتگان عرضه کرد و نشان داد».

آن افراد نمی توانند جز از میان برگزیدگان الهی بر عالمیان باشند؛ زیرا خدا تنها آنان را بر عالمیان برگزیده است و در میان برگزیدگان کسی از پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله برگزیده تر و شریف تر نیست، پس آن افرادی که بر فرشتگان عرضه شدند و آنان قدرت درک مقام و مرتبه آنها را نداشته و خدا معرفت آنان را به آدم عطا نمود وجود نوری و روح پیامبر عظیم الشأن حضرت محمد صلی الله علیه و آله و اهل بیت علیهم السلام بوده اند.

پس روز مبعوث، بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله به رسالت است و نه نبوت؛ زیرا زمانی که او مبعوث به نبوت بوده است خلاق در غیب مستور بوده و پیا به عرصه وجود ننهاده بودند. پس او در مقام نبوت نه تنها از آغاز ولادتش مانند حضرت عیسی علیه السلام آگاه بوده که به نصّ

۱. تفسیر نور الثقلین، ج ۱، ص ۷۴.



این خطبه قبل از آفرینش انسان‌ها مقام نبوت را دارا بوده است. روز مبعث، روز بعثت او به رسالت و ابلاغ است، نه نبوت و مقام فهمیدن و دریافت کردن.

۲. پیامبر اکرم ﷺ فرمود: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي؛^۱ نخستین آفریده خدا نور من (پیامبر) است». سپس از نور و نورهای اهل بیت و دیگر امامان را خلق کرد و سایر موجودات را بعد از آفرینش آنان آفرید. البته این تقدم مربوط به آفرینش مادی پیامبر ﷺ نیست، بلکه تقدم آفرینش نوری اوست. خلاصه سخن اینکه ابتدا آفرینش نوری پیامبر ﷺ بر تمامی آفریده‌های نوری و مادی مقدم بوده است.

سپس آفرینش مادی حضرت در جزیره العرب انجام یافته است. بنا بر این ولادت پیامبر ﷺ در زمان خاص دنیایی و در جزیره العرب مربوط به آفرینش مادی ایشان است، در حالی که ابعاد وجودی او بسا فراتر از این است.

۳. راویان شیعه و عامه نقل کرده‌اند که پیامبر ﷺ فرمود:

«كُنْتُ نَبِيًّا وَآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالْطِّينِ؛^۲

آدم در آب و گل بود، در حالی که من پیامبر بودم». سَرَّاین مطلب در حدیثی از امام صادق (ع) بیان شده است: برخی از قریش نزد پیامبر آمدند و گفتند چگونه شما بر پیامبران

۱. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۲

۲. همان، ج ۱۶، ص ۴۰۲





گوی سبقت را ربودی در حالی که آخرین و خاتم آنان هستی؟

حضرت فرمود:

«إِنِّي كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ آمَنَ بِرَبِّي وَأَوَّلَ مَنْ أَجَابَ حِينَ
أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ وَأَشْهَدُهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أ
لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ۖ فَكُنْتُ أَنَا أَوَّلَ نَبِيٍّ قَالَ "بَلَىٰ"
فَسَبَقْتُهُمْ بِالْإِقْرَارِ بِاللَّهِ»^۱

همانا من اولین کسی بودم که به خدایم ایمان
آوردم و اولین کسی بودم که هنگامی که خداوند
پیمان پیامبران را اخذ نمود و "آنان را بر خودشان
گواه و شاهد گرفت که آیا من پروردگار شمایم؟
گفتند: آری" پس من اولین پیامبری بودم که "بلی"
گفتم، پس از همه آنان به واسطه اقرار به خداوند
سبقت گرفتم».

۴. اباصلت هروی از امام رضا علیه السلام روایتی را که آن حضرت از
اجدادش و آنان از امیر مؤمنان علیه السلام و آن حضرت از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل
فرموده، روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

«يَا عَلِيُّ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَفْضَلَ مِنِّي وَلَا أَكْرَمَ عَلَيْهِ
مَنِّي ...

يَا عَلِيُّ إِنَّ اللَّهَ فَضَّلَ أَنْبِيََاءَهُ الْمُرْسَلِينَ عَلَى مَلَائِكَتِهِ

۱. سوره اعراف، آیه ۱۷۲.

۱۸. کافی، ج ۱، ص ۴۴۱.



الْمُقَرَّبِينَ وَفَضَّلَنِي عَلَى جَمِيعِ النَّبِيِّينَ وَالْمُرْسَلِينَ
وَالْفَضْلُ بَعْدِي لَكَ يَا عَلِيُّ وَلِلْأَيُّمَةِ مِنْ بَعْدِكَ وَإِنَّ
الْمَلَائِكَةَ لَخُدَّامُنَا وَخُدَّامُ مُحِبِّينَا ...

لَوْ لَا نَحْنُ مَا خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَلَا الْحَوَاءَ وَلَا الْجَنَّةَ وَلَا
النَّارَ وَلَا السَّمَاءَ وَلَا الْأَرْضَ فَكَيْفَ لَا نَكُونُ أَفْضَلَ مِنَ
الْمَلَائِكَةِ وَقَدْ سَبَقْنَاهُمْ إِلَى مَعْرِفَةِ رَبِّنَا وَتَسْبِيحِهِ وَ
تَهْلِيلِهِ وَتَقْدِيسِهِ لِأَنَّ أَوَّلَ مَا خَلَقَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ أَزْوَاجَنَا
فَانْطَقَها بِتَوْحِيدِهِ وَتَمْجِيدِهِ ثُمَّ خَلَقَ الْمَلَائِكَةَ فَلَمَّا
شَاهَدُوا أَزْوَاجَنَا نُورًا وَاحِدًا اسْتَغْطَمَتْ أَمْرُنَا فَسَبَّحْنَا
لِتَعْلَمَ الْمَلَائِكَةُ أَنَّا خَلَقَ مَخْلُوقُونَ وَأَنَّهُ مُنَزَّهٌ عَنْ
صِفَاتِنَا فَسَبَّحَتِ الْمَلَائِكَةُ بِتَسْبِيحِنَا!

ای علی، خدا آفریده ای برتر و گرامی تر از من نیافرید...
ای علی، خدا پیامبران مرسل خود را بر فرشتگان
مقرب برتری بخشید و مرا بر تمامی پیامبران و
فرستادگان برتری داد. ای علی، برتری پس از من
از آن توسست و پس از توازان امامان بعد از توسست و
همانا فرشتگان خدمتگذاران ما و دوستداران ما
می باشند ...

اگر ما نبودیم، خداوند آدم و حوا، بهشت و جهنم
و آسمان و زمین را نمی آفرید، پس چرا از فرشتگان
برتر نباشیم، در حالی که در شناخت پروردگاران و
تقدیس او بر فرشتگان سبقت گرفتیم؛ زیرا نخستین





چیزی که خداوند آفرید ارواح ما بود که به توحید و یکتایی و تمجید و ستایش او گویا گشتیم، سپس فرشتگان را آفرید. وقتی که آنان ارواح ما را نور واحدی یافتند مقام ما را بزرگ دیدند. ما تسبیح گفتیم تا فرشتگان بدانند ما مخلوق هستیم و خدا از صفات ما منزّه است، بدین سان فرشتگان پس از تسبیح ما تسبیح گفتند».

بیان نکته‌های فوق توسط پیامبر (علیه السلام) در میان عموم مردم نبوده و به حضرت امیر (علیه السلام) گفته شده است. دلیل بیان آن هم از باب «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ»^۱ است. خداوند به پیامبر (علیه السلام) دستور می‌دهد تا از نعمت‌های الهی بر خودش سخن بگوید. از طرفی پیامبر (علیه السلام) با گفتن این برتری احساس خودبینی نمی‌کند؛ زیرا این عنایت و فیض ویژه الهی را لطف و فضل خدا می‌داند.

خلاصه آنکه در روایات فراوانی به آفرینش نوری پیامبر (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) قبل از آفرینش همه موجودات اشاره شده است.

البته صرف نظر از جنبه مصداقی، مطالب فوق به نحو کلی مورد پذیرش فیلسوفان مشائی و اشراقی است. آنان تحت عنوان قاعده اشرف به این امر اذعان دارند که فیض وجود الهی وقتی فیضان می‌کند و آفرینش اتفاق می‌افتد، می‌بایست فیض از اشرف (موجود برتر و شریف‌تر و گرامی‌تر) به أخس

۱. «و از نعمت پروردگار خویش [با مردم] سخن گوی»، سوره ضحی، آیه ۱۱.



تنزل یابد و می گویند: «فَإِنَّ الْمُمْكِنَ الْأَخْسَ إِذَا وَجَدَ
 فيجب ان يكون الممكن الاشرف قد وجد قبله؛^۱
 هرگاه ممکن الوجودی که در رتبه پایین تر است وجود
 یابد لازم است ممکن الوجود اشرف و برتر پیش از او
 وجود یافته باشد». در مبدأ و معاد آمده است: «من
 أَنَّ ذات الباري لا يقتضى الأخس ويترك الاشرف بل
 يلزم من فيض جوده الاشرف فالاشرف وبرهان هذه
 القاعده في كتاب حكمة الاشراق؛^۲

ذات باری تعالی در مقام آفرینش این گونه نیست
 که اشرف را ترک کند و ابتدا أخس را بیافریند، بلکه
 لازمه فیض وجود او این است که از اشرف آغاز کند
 و به ترتیب آنچه در رتبه بعدی در شرافت قرار دارد.
 برهان این قاعده در کتاب حکمت الاشراق ذکر
 شده است».

ملاصدرا در جلد هفتم *أسفار* از قاعده امکان اشرف - که
 از زمان ارسطو مطرح بوده و بعدها سهوردی به عنوان برهان
 محکمی نظام فلسفی خود را بر آن استوار ساخته است به اصل
 شریف برهانی عظیم نام می برد.^۳
 البته فلاسفه یونانی از آن موجود اشرف تعبیر به «عقل»
 می کنند. فلاسفه اسلامی با استناد به روایاتی همچون «اول ما

۱. الحکمة المتعالیة فی الاسفار الالهیة، ج ۲، ص ۵۸.

۲. المبدء والمعاد (ملاصدرا)، ص ۲۰۶.

۳. همان، ج ۷، ص ۲۴۴.





خلق الله نوری^۱ آن مخلوق آغازین را بر وجود نازنین پیامبر ﷺ تطبیق داده‌اند. خلاصه آنکه پیش از آفرینش جهان مادی که علم فیزیک در جستجوی یافتن آغاز آن است و هنوز به نظریه قطعی دست نیافته، جهان نوری و عالمی فراتر از ماده آفریده شده است که محدودیت‌های مادی در آن نبوده و پیامبر ﷺ آن موجود اشرف، برتر و نورانی‌تری است که از همه آفریده‌ها در آفرینش سبقت گرفته و خلقت نوری‌اش بر همگان مقدم بوده است.

رازین گزینش و برتری

«عِلْمًا مِّنَ اللَّهِ تَعَالَىٰ بِمَا يَلِ الْأُمُورُ، وَإِحَاطَةً بِحَوَادِثِ
الدُّهُورِ، وَمَعْرِفَةً بِمَوَاقِعِ الْمَقْدُورِ؛
خداوند به فرجام کارها داناست و به حوادث روزگار
احاطه دارد و به جایگاه‌های تقدیر آگاه است».

مآیل: جمع مآل؛ ما یؤول و يرجع الیه الامر، عاقبت‌ها
مواقع: جایگاه‌های وقوع
المقدور: تقدیر شده، اندازه‌گیری شده.

علم خداوند علم احاطی است یعنی بر مکان، زمان، ماهیت و چیستی اشیا و اشخاص احاطه دارد. احاطه زمانی یعنی آینده و گذشته که برای ما معلوم نیست برای او روشن است. او محیط به همه زمان‌ها و فوق زمان است. احاطه مکانی و احاطه بر ماهیت

۱. تفسیر قمی، ج ۱، ص ۱۷.



و چيستی اشيا و اشخاص يعنی بر همه جا و همه چيز احاطه دارد. «أَنَّ اللَّهَ قَدْ أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ عِلْمًا»^۱، لذا می داند که چه کسی در چه زمانی و با چه شرایطی آفریده شود، همچنین می داند که چه کسی شایستگی اصطفای و رسالت الهی را دارد. امیر مؤمنان علیه السلام در خطبه اول نهج البلاغه می فرماید:

«أَحَالَ الْأَشْيَاءَ لِأَوْقَاتِهَا وَلَاءَمَ بَيْنَ مُخْتَلِفَاتِهَا وَغَرَزَ غَرَائِزَهَا وَالَزَمَهَا أَشْبَاحَهَا عَالِمًا بِهَا قَبْلَ ائْتِدَائِهَا وَ مُحِيطًا بِحُدُودِهَا وَانْتِهَائِهَا عَارِفًا بِقَرَائِنِهَا وَأَخْنَائِهَا»^۲
 آفرینش هر چیز را در زمان خاص آن انجام می دهد
 و میان طبیعت های گوناگون سازش برقرار می کند و
 هر چیز را غریزه و سرشتی ویژه می دهد. پیش از آنکه
 او را بیافریند به آن آگاه بود و بر آغاز و انجام وحد و مرز
 آن احاطه داشت».

نیز در قرآن کریم است: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسَالَتَهُ»^۳ خداوند داناتر است که رسالت خود را در چه کسی قرار دهد».

این عبارت از خطبه حضرت زهرا علیه السلام بیانگر از اصطفای و برتری پیامبر صلی الله علیه و آله پیش از آفرینش موجودات و آفرینش جسم عنصری و مادی حضرت علیه السلام می باشد. خداوند عالم را بر اساس نظام احسن آفرید و او می داند که چگونه آفرینش آغاز گردد و باید چه

۱. سورة طلاق، آیه ۱۲.

۲. نهج البلاغه، ص ۴۰.

۳. سورة انعام، آیه ۱۲۴.





مسیری را طی کند و به چه سرانجامی برسد. براین اساس خداوند دانای عاقبتِ کلّ عالم هستی و عاقبت هرکس و هرچیز است. پروردگار بر پیشامدهای روزگاران و محیط است و تمامی اتفاقات عالم هستی تحت سیطرهٔ ربوبی اوست؛ زیرا اگر او دانا نباشد خدا نیست و نقصی دارد، پس دانا است، ولی مشیت خود را این گونه قرار داده که انسان‌ها آزادانه و از روی اختیار عمل کنند. پس آنان در انجام کارها مجبور نیستند و علم الهی مانند علم پیشینی نیست بلکه مانند علم حالی است، آن گونه که وقتی کاری در پیش روی شما اتفاق می‌افتد و شما آن را می‌بینید و این علم حالی شما علت آن اتفاق نیست، بنابراین علم خداوند به اعمال ما علت افعال ما، نیست. لذا انسان در فعلش دارای اختیار است.

خداوند به جایگاه‌های تقدیر نیز آگاه است، لذا او می‌داند برای این نظام احسن وجود موجودی اشرف ضروری می‌نماید که هم واسطهٔ فیض به دیگر آفریدگان است و هم چشم گشوده به خلقت است. این نکته با ذکر مثالی روشن می‌گردد.

اگر نقاشی تابلوهای زیبایی را برای گروهی که نابینا هستند نقاشی کند کار او اگرچه با ارزش است و نشان هنرمندی اوست، اما لغو و بیهوده است. تا چشمی نباشد که ظرایف و زیبایی‌های نقش را بنگرد کار نقاش بی‌ثمر است. حال در نظام آفرینش که تجلی علم و قدرت الهی است و این همه نقش عجیب و شگفت را بر در و دیوار وجود پدید آورده است، اگر چشمی نباشد که سرپردهٔ



هستی را در کلیت خود بنگرد و به راز عالم دست یابد، آیا خلقت بی ثمر نیست؟

آفتاب و آسمان و تمامی زیبایی‌هایی که فاقد درک و شعورند از خود خبر ندارند. تمامی آنهایی که دارای شعورند نیز در شناخت حقیقت خود درمانده‌اند، پس آن چشم گشوده بر عالم که در تعبیر روایات «عَيْنُ اللَّهِ النَّاطِرَةُ»^۱ است و هستی را می‌بیند و به هر چه می‌نگرد جمال و جلال الهی را مشاهده می‌کند، می‌بایست در نظام هستی وجود داشته باشد.

او ثمره و میوه گلستان خلقت است. باغبان آفرینش بدون چنین شجره طیّبه‌ای که به تعبیر قرآن «تُؤْتِي أَكْلَهَا كُلَّ حِينٍ بِإِذْنِ رَبِّهَا»^۲ است و آفرینش الهی بدون چنین موجود برتری که قابلیت اخذ بالاترین فیض الهی را دارد ناقص و ناتمام است.

درد عای شب مبعث است که «أَسْأَلُكَ بِالتَّجَلَّى الْأَعْظَمِ فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ»^۳، او بزرگترین تجلی خداست یعنی خداوند بالاترین عنایت و فیض را به ایشان داشته است. «وَكَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا»^۴ و در قیامت هم به او می‌گوید: «وَلَسَوْفَ يُعْطِيكَ رَبُّكَ فَتَرْضَى»^۵ آن قدر به تو عطا کند تا خودت راضی گردی».

آری، رسول الله ﷺ چشم عالم هستی از یکسو و راهنما و راهبر

۱. سلیم بن قیس، ج ۲، ص ۸۶۰.

۲. «هر زمان به اذن پروردگار میوه و بار دارد»، سوره ابراهیم، آیه ۲۵.

۳. البلد الامین والدرع الحصین، ص ۱۸۳.

۴. سوره نساء، آیه ۱۱۳.

۵. سوره ضحی، آیه ۵.





موجودات به مقصد اصلی از سوی دیگر است.

پس خداوند می داند که چه کسی می تواند تا این مرحله اوج بگیرد و او را در آغاز آفرینش در عالم آمرو نور می آفریند و به نوریان می نمایاند. آنگاه پس از آفرینش عالم خَلق و اجسام با سپری شدن زمان لازم زمینه ظهور او را در دنیا فراهم می سازد تا انسان ها که بیشترین قابلیت را برای صعود به مراتب بالا و مقامات اعلی دارند با اسوه قرار دادن او به کمالات عالیه انسانی دست یابند و به قرب و جوار الهی نایل شوند:

«إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۱.

۱. «اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا شما را دوست بدارد»، سوره آل عمران، آیه ۳۱.





فصل دوم

ضرورت بعثت و اهداف آن

«ابْتِغِثْهُ اللَّهُ تَعَالَى إِيْمَاماً لِأُمْرِهِ، وَعَزِيْمَةً عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ، وَإِنْفَازاً لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ؛

خداوند پیامبر را برانگیخت تا امر خود را به تمامیت رساند و حکمش را عملی سازد و مقادیر حتمی اش را نافذ و جاری گرداند».

ابتغثه: از بعث است و دو معنی دارد:

۱. فرستادن؛ ۲. برانگیختن.

یکی از نام های روز قیامت «یوم البعث»^۱ است، روزی که خداوند مردمان را از قبرهایشان خارج ساخته و برمی انگیزاند.

عزیمه: از عزم، تصمیم و اراده جدی و راسخ

إنفاذ: از ریشه «نفذ السهم»، تیر از کمان بیرون شده و این کنایه

۱. سورة روم، آیه ۵۶.





از اجرایی شدن و قطعی شدن انجام کاری است؛ زیرا وقتی تیر از کمان خارج شود، کسی توان جلوگیری از آن را ندارد و حتماً اصابت خواهد کرد.

درآمد

از پرسش‌های مهمی که امروزه از ناحیه غیردین باوران مطرح می‌شود حکمت وجودی پیامبران است، به خصوص که بشر به رشدی نسبی از نظر عقلی و علمی رسیده و می‌تواند زندگی خود را به کمک این دو سامان دهد، لذا احساس نیازی به وحی و پیامبران در خود نمی‌کند.

البته پیش از این براهمه^۱ پندار بی نیازی از وحی در سر می‌پروانده و «دئیست»^۲ ها در غرب نیز بر همین ادعای باطل اصرار دارند.

پاسخ این پرسش را متکلمان و فیلسوفان دینی در مکتوبات خود به تفصیل با براهین عقلی مستدل ساخته‌اند و نقل آنها مجال گسترده‌تری را می‌طلبد، لذا از تبیین کلامی و فلسفی آن خودداری می‌کنیم و به اختصار از دوزاویه به سؤال مزبور پاسخ می‌دهیم:

یکم: پاسخ نقضی، آیا عقل و علم توانسته است آرامش و

۱. ملل و نحل، ج ۲، ص ۲۶۰-۲۵۸.

۲. فیلسوفان انگلیسی از هابز تا هیوم، کاپلستون، ص ۱۷۹.



آسایش را به انسان هدیه دهد و به تعبیر دینی جایگاه «لَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ» را برای انسان فراهم سازد که نه ترسی و دلهره و اضطرابی بر انسان چیره شود و نه اندوهی در او پایدار گردد و آیا توانسته است از معماهای اساسی حیات پرده بردارد؟

دوم: پاسخ حلی، مگر زندگی انسان محدود به زندگی دنیایی و مادی اومی گردد و مگر عقل و علم بشر آن بُرد و توانایی را دارد که آینده بشر، غیب عالم و آدم، و راه کمال و رشد او را به سوی مقصد آفرینش بفهمد و بیان کند؟ او تنها انسان را در قفس تن و دنیا محبوس کرده و برای اودانه و آب تهیه می کند، ولی دین قانون پرواز از سطح خاک و ماده است، قانون خروج از ظلمت ها به سوی نور است و قانون حیات معنوی و رشد روحی انسان و تذکره جاودانگی و امتداد حیات بشر است. دین فراتر از حیطة ادراک عقلی و حوصله دانش تجربی است. عقل و دانشی که هیچ ادعای معرفت تام انسان و جهان را ندارد و از گذشته و آینده آن جز با گمان و پندار سخن نمی گوید، چگونه می تواند برنامه رشد و کمال انسان را ترسیم نماید؟ در کتاب نقد المحصل است: «ان العقل لا يتطرق الى ما يرشدون اليه؛^۱ عقل راه ندارد به آنچه دین به آن ارشاد می کند». از طرفی ریشه این سؤال به جهالت از حکمت بعثت بر می گردد. پرسشگر چنین سؤالی ذهنیتی اشتباه از پیامبران و دعوت آنها و حکمت بعثت آنان دارد. اگر سری به

۱. نقد المحصل، ص ۵۳.





متون دینی بنیم و از زبان دین حکمت بعثت را بشنویم این شبهه و سؤال در ذهن نقش نمی‌بندد.

امیرمؤمنان علیه السلام در خطبه اول و نیز سایر خطبه‌ها به زیبایی حکمت بعثت انبیا و به ویژه بعثت پیامبر خاتم صلی الله علیه و آله را بیان فرموده‌اند که برخی از آن حکمت‌ها حکمت‌های میانی و برخی حکمت‌های نهایی بعثت است. اینک فهرست وار به آنها اشاره می‌شود:

۱. لَيْسَتْ أَدْوُهُمْ مِثْلَاقِ فِطْرَتِهِ^۱ انبیا آمده‌اند تا از انسان‌ها بخواهند که به پیمان فطری خود پایبند باشند. از فطرت (خود حقیقی) آنها خبر دهند و اینکه این فطرت بر پیمانی درونی و ذاتی استوار است و آن بندگی خداست. در قرآن کریم نیز هرگاه از پیامبران سخن به میان می‌آید به این نکته اشاره می‌شود که آنان آمده‌اند تا بگویند ای انسان‌ها «أَعْبُدُوا اللَّهَ»: بندگی و عبادت خدا کنید. در خطبه ۱۴۷ آمده است: «لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ إِلَى عِبَادَتِهِ»^۲ تا انسان‌ها را از بندگی بت‌ها نجات بخشیده و به بندگی خدا رهنمون سازند. بندگی غیر خدا اسارت فطرت آدمی است. جان او را تاریک و ناآرام و خود حقیقی او را نابود می‌سازد. ولی بندگی خدا آزادی و آزادگی انسان را دربردارد؛ زیرا انسان معبودی را بندگی می‌کند که بی‌نیاز است و مبدأ تمامی کمالات

۱. نهج البلاغه، ص ۴۳.

۲. همان، ص ۲۰۴.



و فیوضات و نورانیت هاست. پس انسان با بندگی خداوند رشد و کمال و توسعه وجودی می یابد.

۲. **وَيَذَكِّرُهُمْ مِّنْ نَّسِيٍّ نِّعْمَتِهِ**^۱: تا نعمت فراموش شده را به انسان ها یادآوری کنند. بخشی از رسالت انبیا یادآوری است؛ زیرا انسان ها در معرض غفلت هستند و می بایست دائماً تذکر داده شوند. این یادآوری مهم تذکر به نعمتی است که به فراموشی سپرده شده است. این نعمت چیزی جز وجود خود آدمی نیست. انسان به بیرون می نگرد و نعمت های بیرونی را خواهان است و فراموش کرده که خود بالاترین نعمت را دارد. خرد، قلب و عُمر او از بالاترین نعمت هاست و انسان نسبت به این نعمت ها ناسپاس است. پیامبران یادآوران این نعمت و آموزگاران چگونگی پاسداشت این نعمت ها و هادیان راه شکرگزاری آن نعمت ها هستند.

۳. **وَيُثِيرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ**^۲: پیامبران گنجینه های خرد آدمی که در خوراها موهومات و پندارها و گمان های باطل مدفون شده است را به انسان نشان می دهند. در واقع شکوفایی عقل و جهت بخشی آن و آگاهانیدن انسان به قابلیت های عقل و ارائه شناخت هایی برای رشد و کمال عقل از دیگر اهداف بعثت انبیاست.

۱. نهج البلاغه، ص ۴۳.

۲. شماره ۱ تا ۳ از خطبه اول می باشد.





۴. لِيَعْلَمَ الْعِبَادُ رَبَّهُمْ إِذْ جَهِلُوا: انسان‌ها را به معرفتی والثر و درست از خدا برسانند که معرفت الله رازآفرینش و رازاصلی بعثت است. خدا بر جان پاک انسانی تجلی می‌کند که در اوج ظرفیت و قابلیت است و اوست که می‌تواند عالی‌ترین معرفت را به انسان‌ها بیاموزد.

حضرت فاطمه علیها السلام در سه جمله یاد شده از خطبه خود تنها به حکمت بعثت پیامبر خاتم و نه همه پیامبران پرداخته‌اند و البته به اجمال و کلی به آن اشاره فرموده‌اند.

سه جمله مذکور همگی واگوی یک حقیقت است و آن اینکه لازمه نظام آفرینش الهی و ربوبیت تکوینی و ابلاغ نظام تشریع (راهنمایی) است که از آن به هدایت الهی تعبیر می‌شود. پس سه عبارت: «اتمام امر، امضای حکم و مقادیر حتم» که در خطبه به عنوان حکمت‌های بعثت پیامبر ذکر شده است، اشاره به هدایت الهی دارد، البته هدایتی که در حد کمال خود ارائه می‌شود، توسط راه‌یافته‌ترین فرد به صراط مستقیم الهی: رسول خدا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله است، «إِنَّكَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ»^۱ تبعیت از حضرتش سبب محبوبیت نزد خداست، «فَأَتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۲ جریان هدایت الهی و ابلاغ امر الهی از زمان هبوط آدم آغاز گردید. پس از هبوط به این دنیا خداوند به آنان

۱. نهج البلاغه، ص ۲۰۴.

۲. سوره زخرف، آیه ۴۳.

۳. سوره آل عمران، آیه ۳۱.



فرمود: «فَإِمَّا يَأْتِيَنَّكُمْ مِنِّي هُدًى فَمَنِ اتَّبَعَ هُدَايَ فَلَا يَضِلُّ وَلَا يَشْقَى»؛

پس اگر برای شما از جانب من رهنمودی رسد هرکس از هدايتم پیروی کند نه گمراه می شود و نه تیره بخت».

این سلسله هدايت تا خاتم انبیا ادامه یافت و خداوند با بعثت او، امر هدايت را اتمام نمود و به نهايت رساند.

اینک به بیان مفهوم اتمام امر الهی می پردازیم که حکمت بعثت پیامبر ﷺ است.

مرحوم فیض کاشانی در کتاب علم الیقین فی اصول الدین سخن جالبی را از یکی از علما نقل می کند که بیان آن خالی از لطف نیست:

«إن مقصود فطرة الأدميين وكمالهم وغايتهم ادراكهم
لِسعادة القرب من الحضرة الالهية ولم يُمكن ذلك
الّا بتعريف الانبياء فكانت النبوة مقصودة بالايجاد و
المقصود كمالها وغايتها لأوّلها وإنّما تكمل بحسب
سنة الله تعالى بالتدريج كما تكمل عمارة الدار
بالتدريج، فتمهّد أصل النبوة بآدم عليه السلام ولم يزل ينمو و
يكمل حتى بلغ الكمال بمحمد ﷺ وكان المقصود
كمال النبوة وغايتها، وتمهيد أوائلها وسيلة إليها
كتأسيس البناء وتمهيد اصول الحيطان فانه وسيلة
الى كمال صورة الدار ولهذا السّر كان خاتم النبيين،

۱. سورة طه، آیه ۱۲۳.





فإن الزيادة على الكمال نقصان كالإصبع الزائدة في الكفّ واليه الإشارة بقوله عليه السلام: «مثل النبوة مثل مثل دار معمورة لم يبق فيها إلا موضع لبنة وكنت أنا تلك اللبنة فهو اذن خاتم النبيين ضرورة اذ بلغ به الغاية والكمال»^۱

مقصود از آفرینش انسان ها و کمال و غایت حرکت آنها رسیدن به سعادتِ قرب الهی است و دستیابی به این سعادت جز با شناساندن پیامبران میسر نیست. پس نبوت مقصود اصلی آفرینش است و مقصود از آن مرتبه کامل و نهایی نبوت است نه آغاز آن. این کمال، طبق سنت الهی تدریجاً اتفاق می افتد مانند بنای ساختمان که تدریجاً تمام می شود. بر این اساس، اصل نبوت با آدم شروع شد و به تدریج رشد و کمال یافت تا به دست حضرت محمد صلی الله علیه و آله به کمال خود رسید. مقصود از نبوت زمینه سازی دوران های اولیه برای رسیدن به مرحله کمال آن است. آغاز نبوت وسیله ای برای رسیدن به کمال آن است مانند پی ریزی ساختمان و دیوارکشی آن که وسیله ای برای رسیدن به صورت کامل ساختمان است. راز خاتم النبيين بودن حضرت محمد صلی الله علیه و آله این است که دیگر پیامبری بالآخر و کامل تر از او نیست، لذا زیادت پس از کمال،

۱. علم الیقین، ج ۱، ص ۶۳۰؛ انوار الحکمة، ص ۲۴۱.



نقصان و کاستی است. هر دست با پنج انگشت کامل است. اگر انگشتی بر انگشتان دست افزوده شود، کمال دست نیست بلکه نقص آن است. این روایت به این نکته اشارت دارد: مَثَل نبوت مانند ساختمانی در حال ساختن است که از آن جز نهادن یک آجر باقی نمانده و من همان آجر آخرین آن هستم. بدین جهت او خاتم النبیین است، لذا به دست او نبوت به کمال و تمامیت خود رسید».

امیرمؤمنان (علیه السلام) نیز در خطبه اول نهج البلاغه به این نکته اشاره دارند: «إِلَى أَنْ بَعَثَ اللَّهُ سُبْحَانَهُ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ ﷺ لِإِنْجَازِ عِدَّتِهِ وَإِتْمَامِ بُرُوتِهِ»^۱.

به کارگیری واژه اتمام در عبارت «اتماماً للأمر» حاکی از طبیعتی است که قابلیت شدت و ضعف و کم و زیاد شدن دارد یعنی امر الهی که در مجموعه هدایت آسمانی از آدم تا خاتم ادامه داشته است در پیش از بعثت هم از جنبه کمی و هم از جنبه کیفی در حد کمال خود ارائه نشده بود. دلیل آن این است که بشر آرام آرام رشد می یابد و مستعد دریافت معارف می گردد. قرآن مهمین بر کتاب های پیشین آسمانی است. پس می بایست امر الهی در آن کامل تر بیان شده باشد.

اما مصادیق امر الهی که به کمال رسیده سه چیز است: معرفت

۱. «تا آنگاه خدای سبحان محمد رسول خدا ﷺ را برای تحقق وعده اش و اتمام نبوتش مبعوث ساخت»، نهج البلاغه، ص ۴۴.





خدا، عبادت خدا، ولایت ولی خدا.

۱. معرفت: در عرصه شناخت خداوند، بالاترین و والاترین شناخت توسط بالاترین قابلیت درک یعنی رسول الله ارائه شده است. آن گونه که امیر مؤمنان در نهج البلاغه می فرماید:

«أَنَّ أَحَدًا لَمْ يُنْبِئْ عَنِ اللَّهِ سُبْحَانَهُ كَمَا أَنْبَأَ عَنْهُ
الرَّسُولُ ﷺ»^۱

کسی از خدا خبر نداده، آن گونه که رسول ﷺ خبر داده است.

زیرا راه یافته ترین فرد به قرب الهی یعنی رسول خاتم ﷺ بیشترین معرفت را کسب نموده است.

۲. عبادت: همان طور که گذشت از اهداف بعثت انبیا دعوت به عبادت خداست و عالی ترین رسم عبادت از شکل تا محتوای عبادت نیز توسط رسول الله ابلاغ و نشان داده شده است. لازم به ذکر است که معرفت و عبادت که راه به سوی خداست نیز با محبت خدا گره خورده است.

۳. ولایت امیر مؤمنان ﷺ و جانشینان پیامبر ﷺ راه هدایت است. ولایت کسانی که وارثان و حافظان دین او و آگاهان به مجموعه هدایت الهی و راه یافتگان به سرپرده معرفت و بندگی خداوند. آنان که «وَالْمُخْلِصِينَ فِي تَوْحِيدِ اللَّهِ وَالتَّامِينَ فِي مَحَبَّةِ اللَّهِ

۱. نهج البلاغه، ص ۳۹۶.



وَالْمُظْهِرِينَ لَأَمْرِ اللَّهِ وَنَهَيْهِ»^۱ هستند. آنان که در توحید خدا در درجهٔ مخلص‌اند می‌توانند پرچم‌های هدایت به سوی خدا باشند. آنان که در محبت الهی تمام و کامل‌اند می‌توانند رسم محبت خالص به خدا را به انسان‌ها آموزش دهند.

آری، در قرآن کریم از صراط مستقیم گاه به «عبادت» **«أَنْ اَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ»**^۲ و گاه به انسان‌های رشد یافته و کامل تعبیر شده است، همان گونه که در سورهٔ حمد از صراط مستقیم به صراط کسانی یاد می‌کند که برخوردار از نعمت ویژهٔ الهی شده‌اند. علی بن ابیطالب علیه السلام نعمت الهی در قرآن معرفی می‌شود و ولایت او با آیه **«اتَّمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي»**^۳ ابلاغ می‌گردد، پس ولایت علی علیه السلام صراط مستقیم الهی است. امیرمؤمنان آگاه‌ترین فرد به مجموعهٔ آسمانی است که فرمود: **«لَقَدْ عَلَّمْتُ تَبْلِغَ الرِّسَالَاتِ»**^۴ من آگاه و دانایم به هر آنچه در رسالات الهی ابلاغ شده است».

خداوند ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام را جز وجدایی ناپذیردین و رسالت پیامبر صلی الله علیه و آله دانسته است؛ زیرا عدم ابلاغ ولایت او مساوی با عدم ابلاغ رسالت الهی است: **«إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَغْتَ رِسَالَتَهُ»**^۵

۱. من لا یحضره الفقیه، زیارت جامعه کبیره، ج ۲، ص ۶۱۰.

۲. سورهٔ یس، آیه ۶۱.

۳. سورهٔ مائده، آیه ۳.

۴. نهج البلاغه، ص ۱۷۶.

۵. اگر انجام ندهی و ابلاغ نکنی آنچه بر تو نازل شده از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام پس رسالت او را انجام نداده‌ای»، سورهٔ مائده، آیه ۶۷.





و بدون آن، دین ناقص است. «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا» وجود با برکت پیامبر ﷺ و دین او نعمت الهی است. ولایت امیرمؤمنان ﷺ جزو اساسی آن و روح دین است. پس با حذف اوبی شک دین ناقص می شود.

او مفسر و معلم قرآن است. پیامبر ﷺ می فرماید: «عَلَيَّ ﷺ مَعَ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ مَعَهُ»^۱ علی ﷺ با قرآن است و قرآن با علی است». بی گمان، از قرآن بدون معلم و مفسرش نمی توان بهره جست. متأسفانه چنین کردند. کسانی که بینش و معرفت لازم را برای راهبری جامعه و تفسیر و تعلیم آیین خدا نداشتند، این کار را به عهده گرفتند و با برداشت های سطحی و ظاهری و جایگزینی رأی خود به جای امر الهی، مکتب ها و فرقه های منحرف بسیاری را به وجود آوردند. در حالی که پیامبر ﷺ فرموده بود: «أَنَا مَدِينَةُ الْعِلْمِ وَعَلَيَّ بَائِبُهَا»^۲ من شهر علم هستم و علی در آن است». کسی که خواهان دست یافتن به علم و معرفت است، می باید از در آن و راه آن وارد شود. ولایت امیرمؤمنان ﷺ ولایت کسی است که وجودش تجلی تحقق تمامی بندگی و کمال معرفت است و بدون او نمی توان صراط مستقیم را پیمود.

«وَعَزِيمَةٌ عَلَى إِمْضَاءِ حُكْمِهِ»

۱. سوره مائده، آیه ۳.

۲. اُمّالی (طوسی)، ص ۴۶۰

۳. وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۷۶.



عَزِيْمَةٌ: تصميم گرفتن

عزم صرف خواستن و اراده کردن نیست. اما اگر اراده، عمل نیز در پی داشته باشد، عزم نامیده می شود. عزم اراده قطعی و حتمی است. البته در مورد خداوند صرف اراده الهی تحقق خارجی مُراد را در پی دارد.

حکم: در لغت به معنای منع است. هنگامی که قاضی حکمی می کند، حکم او منع کننده و بازدارنده از اختلاف است. در حقیقت، خداوند با بیان اوامرش بندگان را از روی گرداندن از آنها منع می کند، چنانکه در قرآن نیز فرموده است: «وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ * وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ * وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ»^۱ حکم الهی ریشه در حکمت خدا دارد و به سود و مصلحت عمل کننده آن حکم است و نه فرمان دهنده به آنها.

از آنجا که فرمان و حکم الهی در امت های گذشته دستخوش تغییر و تحریف گردید، با بعثت پیامبر ﷺ و سپس تعیین وارثان و حافظان دین، حکم الهی امضا شد و قطعیت و شفافیت یافت که امیر مؤمنان علیه السلام فرمود:

«دُعِيتُمْ إِلَى الْأَمْرِ الْوَاضِحِ»^۲ به امر روشن دعوت

شده اید.»

۱. سورة مائده، آیات ۴۴ تا ۴۷.

۲. نهج البلاغه، ص ۲۵۴.





«وَأَنفِذُوا لِمَقَادِيرِ حَتْمِهِ»

بر خلاف آنچه بسیاری از شارحان پنداشته‌اند، مقادیر حتمی هیچ ربطی به موضوع جبر و اختیار ندارد. تقدیرهای پروردگار بر دو قسم است: گونه‌ای از آنها حتمی و تغییرناپذیر است و گونه‌ای دیگر به اذن الهی حتمی نیست و می‌تواند تغییر یابد. به عنوان مثال، کسی که خداوند برای او روزی کمی مقدّر کرده، ممکن است با صدقه دادن یا صلّه رحم و یا بسیاری کارهای نیک دیگر، تقدیر خدا درباره او تغییر یابد و روزی او افزون گردد- هر چند که این تغییر نیز خود نوعی تقدیر است. از سوی دیگر، بسیاری از اموری که خداوند مقرر فرموده است تغییر پذیر نیست، مانند مرگ، ابتلای انسان در دنیا و مختار بودن و بسیاری دیگر که مربوط به عالم تکوین است و در اختیار انسان نیست. اما مصادیق «تقدیرات حتمی» در ارتباط با حکمت بعثت چه می‌تواند باشد؟

۱. رسالت پیامبر از تقدیرات حتمی الهی است و حاصل نظامی است که از دسترس انسان بیرون است. خدا مقدر فرموده که چنین فردی با چنان پیامی برای بشریت مبعوث شود.

۲. خدا مقدر فرموده که او پیام را به انسان‌ها ابلاغ کند، اما انسان‌ها را در پذیرش و عدم پذیرش اکراه و اجبار نمی‌کند. خداوند به انسان قدرت تشخیص و قدرت انتخاب و اختیار داده است که درست را از نادرست باز شناسد و به اختیار خود مؤمن یا کافر



گردد. «فَمَنْ شَاءَ فَلْيُؤْمِنْ وَمَنْ شَاءَ فَلْيُكْفُرْ»^۱، یعنی انسان به اختیار خود می‌تواند مؤمن باشد یا کافر. تقدیر خداوند این است که او را آزاد آفریده تا راه خود را آگاهانه انتخاب کند و به دست خود سرنوشتش را رقم زند.

۳. خداوند تقدیر کرده است که جمال انسان اشرف را به انسان‌ها نشان دهد، تا انسان‌ها از او سرمشق گیرند و راه هدایت را بپویند. خداوند می‌فرماید: «إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ»^۲؛ اگر خدا را دوست دارید از من پیروی کنید، تا خدا نیز شما را دوست بدارد. پس تقدیر خداست که انسان‌ها اهل محبت شوند. امیرمؤمنان (علیه السلام) می‌فرماید: «خداوند ستون‌های اسلام را بر پایه محبت بنا نهاده است»^۳، پس محبت هدف نهایی بعثت است. قرآن نیز در این باره تعبیری دارد، از جمله «يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ»^۴ و «رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُمْ وَرَضُوا عَنْهُ»^۵.

مقام محبت و رضایت آن چیزی است که ازدل معرفت توحیدی و عبادت خالصانه بیرون می‌آید. نتیجه عبادت و معرفت، رسیدن به مرحله محبت و رضایت پروردگار است و این مهم میسر نمی‌گردد مگر به دست کسی که خود، دارای این

۱. سوره کهف، آیه ۲۹.

۲. سوره آل عمران، آیه ۳۱.

۳. «ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينُ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ وَاصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ وَأَصْفَاهُ إِخِرَةً خَلَقَهُ وَأَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ»؛ نهج البلاغه، خطبه ۱۹۸، ص ۳۱۳.

۴. سوره مائده، آیه ۵۴.

۵. همان، آیه ۱۱۹.





اخلاق باشد. هر چند همگی پیامبران از نور واحدند، اما حضرت محمد ﷺ بر دیگر پیامبران برتری دارد.

پیامبر اکرم ﷺ در میان تمام انبیای الهی یگانه است و تمام کمالات را در خود گرد آورده بود. خداوند برای تحقق احکام و تقدیرات حتمی اش او را برای مردم همه اعصار جهان برانگیخت. بنابراین، تنها اوست که می تواند راهنمای بشر تا قیام قیامت باشد.

۴. خداوند تقدیر کرده است که پس از ارائه طریق «إِنَّا هَدَيْنَاهُ

السَّبِيلَ» انسان ها به خواست خود، یا راه هدایت را انتخاب می کنند و یا ضلالت و گمراهی را. اگر راه دَوم را انتخاب کردند در غُلّ و زنجیر گرفتار می آیند «إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ سَلَاسِلَ وَأَغْلَالًا وَ سَعِيرًا»^۱. ضلالت یعنی گرفتار شدن انسان در زنجیر خودخواهی و جهنمی شدن که دوری از نور و نزدیکی به آتش را به همراه دارد و به اسفل سافلین منتهی می شود. اما آنان که راه هدایت را برگزیدند به آزادی و حریت و شکوفایی و اعتلای روحی و تنعم در رحمت و بهشت الهی و مقام «عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ»^۲ نایل می شود. این ها همگی تقدیرات حتمی الهی است و اَبَدًا بوی جبر از آن استشمام نمی شود؛ زیرا انسان در مقام انتخاب راه آزاد است، ولی هراهی را انتخاب نمود طبق سنت الهی به سرانجام آن راه یعنی بهشت یا جهنم می رسد.

۱. سوره انسان، آیه ۴.

۲. سوره قمر، آیه ۵۵.



فصل سوم

فضای بعثت

«فَرَأَى الْأُمَمَ فَرَقًا فِي أَدْيَانِهَا عُكَّفًا عَلَى نِيرَاهَا عَابِدَةً
لِأَوْثَانِهَا مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّانِهِ؛

مردم را فرقه فرقه بردین های خود یافت، [درحالی
که] ملازم آتش دوزخ بودند و ببا وجود آگاهی از خدا
منکر وجود او گشتند».

علاوه بر مطالعه ویژگی های پیامبر ﷺ و اهداف بعثت
حضرتش دانستن اوضاع و احوال مردم روزگار و ضروری است.
امیرمؤمنان علیه السلام می فرماید: هنگامی که خداوند پیامبر ﷺ را
مبعوث کرد، «أَهْلُ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ مِلَّةٌ مُتَّفِقَةٌ؛ مردم روی زمین
دارای آیین پراکنده بودند». مردم پندارهای مختلفی از خدا

۱. نهج البلاغه، ص ۴۴.





داشتند. برخی خدا را به آفریدگانش تشبیه می‌کردند و پاره‌ای او را به نام‌هایی منحرف می‌خواندند. مردم عرب در منطقه عربستان، جایی که پیامبر در آنجا به پیامبری برانگیخته شد، در مقایسه با دیگر مردم در شرایط بدتری به سر می‌بردند. از جهت فرهنگی نیز در سطح پایین‌تری بودند. امیر مؤمنان علیه السلام در این باره می‌فرماید:

«وَأَنْتُمْ مَعْشَرَ الْعَرَبِ عَلَى شَرِّ دِينٍ وَفِي شَرِّ دَارٍ مُنِيخُونَ بَيْنَ حِجَارَةِ خُشْنٍ وَحَيَاتٍ صَمٍّ تَشْرَبُونَ الْكَدِرَ وَتَأْكُلُونَ الْجَشِبَ وَتَشْفِكُونَ دِمَاءَكُمْ وَتَقْطَعُونَ أَرْحَامَكُمْ الْأَصْنَامُ فِيكُمْ مَنْصُوبَةٌ وَالْأَثَامُ بِكُمْ مَعْصُوبَةٌ!»

و[آن هنگام] شما ای مردم عرب، بدترین آیین را برگزیده بودید و در بدترین سرا منزل کرده بودید. منزلگاهتان سنگلاخ‌هایی ناهموار، همنشین‌هایتان مارهای ناشنوا، آبتان تیره، خوراکتان ناگوار. خون یکدیگر را می‌ریختید، از خویشاوند بریده و گریزان بودید. بت‌هاتان همه جا بر پا و سرتا پایتان آلوده به خطا بود.»

حضرت امیر علیه السلام فضای جاهلی و پیش از بعثت را درد و کلمه موجز و گویا چنین توصیف فرموده است: «كَاسِفَةُ النُّورِ وَظَاهِرَةُ الْعُرُورِ»^۲ در آن زمان نور حقیقت پوشیده شده و به کسوف رفته بود و

۱. نهج البلاغه، ص ۶۸.

۲. همان، ص ۱۲۲.



فریب و گمراهی آشکارگشته و همه جا را فرا گرفته بود.
اینک به بیان تصویر حضرت صدیقه علیها السلام از دوران پیش از بعثت می پردازیم.

۱. پراکندگی و فرقه گرایی در ادیان «فَرَأَى الْأُمَمَ فِرَقًا فِي أَذْيَانِهَا»

واژه «امم» جمع «امت» است. مانند عُرف و عُرفَة. امت به گروهی از مردم می گویند که برای هدف و آرمان مشخصی گرد هم آمده اند. این واژه منحصر به انسان ها نیست، بلکه برای پرندگان و دیگر جنبندگان نیز به کار می رود، چنانکه خداوند در قرآن فرموده است: «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ وَلَا طَائِرٍ يَطِيرُ بِجَنَاحَيْهِ إِلَّا أُمَمٌ أَمْثَلُكُمْ»؛ هیچ جنبنده ای در زمین نیست و نه هیچ پرنده ای که با دو بال خود پرواز می کند، مگر آن که آنها نیز امت هایی مانند شما هستند». غالباً دسته ای از پرندگان مقصدی را انتخاب می کنند و به سوی آن پرواز می کنند.

انسان ها نیز این گونه اند. اهداف مشترکی از قبیل دین، فرهنگ، زبان یا حتی آب و هوا و خیلی چیزهای دیگر آنان را گرد هم می آورد و به آرمانی سوق می دهد. در اصطلاح دینی کسانی که به منظور پیروی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گرد هم آمده اند، امت اسلام یا امت محمد صلی الله علیه و آله نامیده می شوند.

۱. سورة انعام، آیه ۳۸.





واژه «فِرَق» نیز جمع «فِرْقَه» است، به معنای جماعت جدای از مردم، و ممکن است معنای وصفی مراد باشد یعنی متفرق و پراکنده؛ زیرا لازمهٔ فرقت، جدایی و تفرق است. مردم و امت‌های آن روزگار پراکنده و از هم گسیخته بودند. هرملتی بردین و آیین خود بود و تصویری ویژه از خدا و خداپرستی داشت. خداوند برای یکسویه کردن عقاید مردم و معرفی دین راستین، پیامبر را به سوی آنان روانه کرد تا آنها را به خداپرستی درست راهنمایی کند.

از نظر ما، پلورالیسم یا همان تکثرگرایی نادرست است. کسانی که خدا را دارای جسم می‌دانند با کسانی که او را از جسم منزّه می‌دانند، کسانی که به تثلیث معتقدند با یکتاپرستان یکی نیستند. حتی ادیان توحیدی چون دین مسیح و یهود نیز با وجود اشتراک‌هایی که با هم دارند، تمایزهای آنها بسیار است و قابل چشم‌پوشی نیست. در نتیجه نمی‌توان آنها را با هم جمع کرد و همه را راه به سوی حقیقت دانست.

در عصر بعثت پیامبر ﷺ، تکثر و گوناگونی دین‌ها وجود داشت. هریک از آن دین‌ها رفتار و عقیدهٔ خاص خود را داشت. بنا بر این، بعثت پیامبر در آن فضا بسیار ضروری بود.

۲. سوختن استعدادها و خود حقیقتی

«عُكِّفَ عَلَى نِيرَانِهَا»

«عُكِّفَ» جمع «عاکف» است. اعتکاف نیز هم خانواده این واژه است. عاکف به کسی گویند که ملازم و مراقب چیزی است.



«عَكْفُ الشَّيْءِ عُكُوفًا: لَازِمُهُ وَأَقْبَلُ عَلَيْهِ مُوَاضِبًا لَهُ فَهُوَ عَاكِفٌ»
این واژه تداعی دو معنای سلبی و ایجابی دارد. معنای سلبی آن دوری جستن و روی برگرداندن از چیزی یا کسی و به گوشه‌ای پناه بردن است و معنای ایجابی آن توجه کامل و تمرکز روی آنچه دوست دارد، این دوقرین و ملازم یکدیگرند.

از طرفی عُكُوف هم جنبه مثبت و هم جنبه منفی دارد. جنبه مثبت آن عُكُوف به سوی خدا و روی آوردن به او و از هر چه غیر خدا روی برگرداندن است. جنبه منفی آن چیزی است که در این فراز از خطبه به آن اشاره شده است.

واژه «نیران» جمع «نار» به معنی آتش است. برخی آن را ناظر به آتش پرستان دانسته‌اند که این شرح و تفسیر درست به نظر نمی‌آید؛ زیرا سردرگمی و گمراهی مذکور فقط شامل آنان نمی‌شد. بلکه چنانکه خود حضرت ﷺ فرموده‌اند، تمام مردم آن روزگار را در بر می‌گرفت. منظور از نیران، آتش‌های دنیایی نیست که آتش پرستان برپا می‌ساختند و به عبادت آن می‌پرداختند. منظور حضرت آتش برآمده از باورهای غلط و رفتارهای ناشایست است که جان آدمی و حقیقت وجودی او را سوزانده و تباه می‌کند. ظلم، خشم، فساد، همگی مظاهر آتش‌اند. مفهوم سخن حضرت ﷺ این بود که مردم آن عصر ملازم و ملتزم آتشی بودند که با گناهان خویش افروخته و در آن گرفتار آمده بودند.

در چنین جامعه‌ای شأن انسان‌ها تنزل می‌یابد و آدمی دچار





سردرگمی می‌گردد. انسان هویت خود را از دست می‌دهد. همان چیزی که امروزه «بحران هویت» نامیده می‌شود، مردم آن روزگار را در معرض نابودی و سوختن قرار داده بود. به گونه‌ای که از خود حقیقی خویش غافل و به هلاکت آن کمر بسته بودند و به تعبیر امیر مومنان (علیه السلام): «چه چیز تورا به هلاکت و نابودی خود حقیقی ات شیفته کرده است؟»^۱.

۳. بت پرستی «عَابِدَةُ لِأَوْثَانِهَا»

«أَوْثَانٍ» جمع «وثن» مترادف «صنم» و به معنی بت است، اما گویی جنسشان با هم تفاوت دارد. وثن از چوب و سنگ است و صنم از جواهر. مهم این است که وثن نیز چون صنم، بتی است که انسان آن را می‌تراشد و معبود خود قرار می‌دهد. حال، این بت می‌تواند ساخته دست باشد یا ساخته ذهن. پول و مقام و خیلی چیزهای دیگر که مورد پرستش بشر است نیز وثن اند. مردم عصر بعثت از روی نادانی بت می‌پرستیدند. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِهِ آلِهَةً لَا يَخْلُقُونَ شَيْئاً؛ غَيْرِ خُدا، خدایی برگرفتند که توان آفرینش چیزی را ندارد».

سنگ و جواهر یا هر چیز دیگری در این جهان توان آفرینش ندارد، پس نمی‌تواند خدا باشد. «وَهُمْ يُخْلُقُونَ»^۲ خودشان آفریده

۱. «مانسک بهلکة نفسک»، نهج البلاغه، خطبه ۲۲۰، ص ۳۴۴.

۲. سوره فرقان، آیه ۳.

۳. سوره اعراف، آیه ۱۹۱.



هستند. «وَلَا يَمْلِكُ لَهُمْ ضَرًّا وَلَا نَفْعًا»^۱ این‌هایی که می‌پرستید هیچ سود و زیانی نمی‌تواند به خود برسانند. «وَلَا يَمْلِكُونَ مَوْتًا وَلَا حَيَاةً وَلَا نُشُورًا»^۲ مالک مرگ و زندگی و رستاخیز نیستند. تنها خداوند می‌تواند حیات ببخشد یا بستاند. سود و زیان تنها به دست اوست. بنا براین هر چیزی غیر از خداوند - که دارای صفات فوق نیست - اگر پرستیده شود بُت است.

۴. انکار با وجود شناخت

«مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا»

برخی با وجود شناختی که از خدا داشتند خدا را انکار می‌کردند و بین افکار و کردار تناقض داشتند. درون‌مایهٔ منطقِ دنیاپرستان فاصله گرفتن این دوست. قرآن نیز در این باره می‌فرماید: «يَعْرِفُونَ نِعْمَتَ اللَّهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»^۳ نعمت خدا را می‌شناسند اما [با وجود این شناخت] آن را انکار می‌کنند».

روی هم رفته این فضا ویژگی‌های آن، بعثت پیامبر را ضروری می‌ساخت تا گره‌گشای مشکلات بشر باشد. حضرت فاطمه علیها السلام دشواری کار پیامبر صلی الله علیه و آله را ترسیم می‌کند. باغبان خوب کسی است که در شرایط بد، خاک، آب و هوای بد بتواند گل یا درخت خوب را پرورش دهد. پیغمبر صلی الله علیه و آله در شورستان انسانیت زیباترین گل‌ها را به عمل آورد و کسانی را چون سلمان و ابوذر پروراند. در نتیجه در

۱. سوره طه، آیه ۸۹.

۲. سوره فرقان، آیه ۳.

۳. سوره نحل، آیه ۸۳.





هر عصر و با هر شرایط بدی می‌توان انسان‌های نیک پرورش داد.
هدف دیگر حضرت صدیقه علیها السلام از ترسیم فضای آن روزگار
یادآوری نعمت وجود پیامبر صلی الله علیه و آله و در ضمن هشدار از تکرار آن فضا
پس از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله است.

خداوند در این باره می‌فرماید:

«وَمَا مُحَمَّدٌ إِلَّا رَسُولٌ قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِ الرُّسُلُ أَفَإِنْ مَاتَ أَوْ قُتِلَ
انْقَلَبْتُمْ عَلَى أَعْقَابِكُمْ؟» و محمد صلی الله علیه و آله جز فرستاده‌ای که پیش از او
[هم] پیامبرانی [آمده و] گذشتند نیست، آیا اگر او بمیرد یا کشته
شود از عقیده خود برمی‌گردید؟.

چنان‌که این شد. در واپسین روزهای عمر پیامبر صلی الله علیه و آله و نیز پس
از وفات ایشان، بسیاری از مسلمانان از عقیده خود برگشتند
و خرد و آگاهی خود را زیر پا نهادند و به همان فرهنگ اجدادی
جاهلانۀ خود بازگشتند. «مُنْكَرَةً لِلَّهِ مَعَ عِزِّهَا؛ با وجود معرفت
منکر حقیقت شدند». علی علیه السلام را - چنان‌که رسول خدا صلی الله علیه و آله به او
سفارش کرده بود - می‌شناختند، ولی حق او را منکر شدند و به او
پشت کردند و سراغ دیگری رفتند.

حضرت فاطمه علیها السلام شاهد این کژروی‌ها و کژتابی‌های
مسلمانان بود. ایشان می‌دید که چگونه جامعه روبه قهقرا نهاده
است و به گذشته خویش، یعنی جاهلیت پیش از اسلام باز
می‌گردد. بنا براین، برخورد لازم می‌دید که خطر را به آنها اعلام
کند و آنان را به حق رهنمون سازد و با آنان اتمام حجت کند، اگر
کارگرفتند.





فصل چهارم

ثمره بعثت و شیوه هدایت

«فَأَنذَرَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ظُلْمَهَا، وَكَشَفَ
عَنِ الْقُلُوبِ بَهْمَهَا، وَجَلَّى عَنِ الْأَبْصَارِ غُمَمَهَا!»
پس خدا به دست محمد - درود خدا بر او و خواندانش
باد - ظلمت‌ها را برطرف ساخت و ابهام‌ها را از
دل‌ها زدود و پرده‌ها را از چشم‌ها برکشید.

روشنی بخشی و حیات

«فَأَنذَرَ اللَّهُ بِمُحَمَّدٍ ﷺ ظُلْمَهَا.»

«ظلم» جمع «ظلمت» است. مقصود از ظلمت، نبود
روشنایی و تاریکی حسی نیست، بلکه نبودن دانش و نابخردی
و فقدان اخلاق و انسانیت و دیانت است. ظلمت گم کردن راه در

۱. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۲.





تاریکی است. این وجه نامگذاری بدین خاطر است که در تاریکی راه به جایی نمی‌توان برد و حقیقت یا دیده نمی‌شود و یا واژگون دیده می‌شود.

مردم عصر پیامبر صلی الله علیه و آله راه را گم کرده بودند و در تاریکی به سر می‌بردند. ظلمت فضایی است که در آن بینایی، پویایی و حرکت به سوی حقیقت وجود ندارد. گویا مردم مرده‌اند، از این روست که گمراهی را به مرگ جاهلی توصیف می‌کنند. در مقابل آن، نور فضایی است که در آن بینایی، حرکت و شوق برای دستیابی به حقیقت، وجود دارد. هر جا درک و حرکت است حیات نیز می‌باشد و با بصیرت و هدایت انسان، حیات معنی می‌یابد. خداوند در قرآن می‌فرماید:

«أَوْ مَنْ كَانَ مَيِّتًا فَأَحْيَيْنَاهُ وَجَعَلْنَا لَهُ نُورًا يَمْشِي بِهِ فِي النَّاسِ كَمَنْ مَثَلُهُ فِي الظُّلُمَاتِ لَيْسَ بِخَارِجٍ مِنْهَا؛ آیا کسی که مرده بود و زنده‌اش گردانیدیم و نوری برایش قرار دادیم تا با پرتو آن در میان مردم راه برود، چونان کسی است که گویا در تاریکی‌ها [فرورفته] است و از آن بیرون آمدنی نیست».

پیامبر بشر را از گمراهی و تاریکی، فریب و سرگردانی و مرگ حقیقت انسانی رهانید و نوید بخش حیات و روشنایی برای بشر بود.

«وَكَشَفَ عَنِ الْقُلُوبِ بُهْمَهَا»

۱. سورة انعام، آیه ۱۲۲.



واژه «بُهَم» جمع «بَهْمَة» به معنی گنگی و نامفهومی است. واژه‌های ابهام و بهیمه نیز از این ریشه‌اند. حیوان را بهیمه گویند، چون گنگ است و قدرت فهم و درک و یا فهم سخن را ندارد. بر قلب‌های مردم آن روزگار نیز چنین ابهامی حاکم بود. از بسیاری امور غافل بودند و خیلی از آنها را درک نمی‌کردند. رسول خدا ﷺ از آن دل‌ها پرده ابهام را برداشت و مردم را از شک و شبهه بیرون کشید.

«وَجَلَىٰ عَنِ الْأَبْصَارِ غَمَمَهَا»

«غَمَم» جمع «غَمَة»، پوششی است که روی چیزی قرار می‌گیرد و آن را می‌پوشاند. این واژه در قرآن نیز به کار رفته است: «لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً»^۱. عرب به ابر نیز «غمام» می‌گوید؛ چون ابر پوششی است که جلوی دیدن آسمان را می‌گیرد. «غم» نیز از این ریشه است. اندوه را غم گویند؛ زیرا دل فرد اندوهگین را فرا می‌گیرد و بر آن سنگینی می‌کند.

حضرت صدیقه علیها السلام می‌فرماید که آن روزگار، گویا پرده‌ای چشم‌ها را پوشانده بود و نمی‌توانست به حقیقت پی‌برد. دل‌ها بصیرتی نداشتند که پی به معنویت ببرد. پیامبر صلی الله علیه و آله این ابر سنگین و پرده ضخیم را از چشم‌های ظاهری و باطنی آن مردم زدود و به سان نوری در دل‌ها تابید.

۱. سوره یونس، آیه ۷۱.





قرآن نیز پیامبر را «سِرَاجاً مُنِيراً» چراغی تابناک» می‌نامد. پیامبر ﷺ چراغ روشنی بود که به انسان‌ها نور و روشنایی می‌بخشید.

نجات بخشی و بیناسازی

«وَقَامَ فِي النَّاسِ بِالْهُدَايَةِ فَأَنْقَذَهُمْ مِنَ الْغَوَايَةِ وَ
بَصَّرَهُمْ مِنَ الْعَمَايَةِ وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ وَ
دَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ»^۱

و برای هدایت مردم به پا خواست و آنها را از گمراهی
رهانید و دل‌هایشان را بینا کرد و آنها را به دین استوار
راهنما شد و به صراط مستقیم فرا خواند.

مهم‌ترین رسالت پیامبر هدایت انسان‌هاست. او برای هدایت
انسان‌ها برخاست. آنان را از تاریکی غوایت (گمراهی) و عمایت
(کوری) به روشنایی هدایت (راه یابی) و بصیرت (بینایی)
رهنمون ساخت.

جملات فوق ارتباط بنیادی با هم دارند و از یکدیگر
جدایی ناپذیرند.

هدایت گاه به معنای ارائه طریق (راهنمایی) است و گاه
به معنای ایصال به مطلوب (راهبری) است. مسیر هدایت با
آگاهی، آزادی، عشق و شوق باید سپری شود، لذا در آغاز باید

۱. سوره احزاب، آیه ۴۶.

۲. بحار الأنوار، ج ۲۹، ص ۲۲۱.



راهنمایی نمود تا فرد از کوری حقیقت به بینایی منتقل شود، آنگاه با اراده و انتخاب خود از مسیر سقوط به مسیر صعود تغییر مسیر دهد. پس پیامبر در هدایت بشر هم با ارائه طریق آنان را از غوایت و گمراهی نجات می‌دهد، همچنین از کوری (ندیدن حقیقت) به ابصار و بیناسازی (نشان دادن افق‌های روشن حیات و تعالی انسان) اقدام می‌کند.

اینجاست که پس از بیناسازی و بصیرت بخشی، اشتیاق به مقصد و پیمودن صراط مستقیم پدید می‌آید و هدایت به معنای راهبری تحقق می‌یابد. اینجاست که رسول الله ﷺ اُسوه است. عاشقان خدا با تبعیت از او به مقصد محبوبیت نزد خدا می‌رسند و صراط مستقیم را با التزام دین قویم سپری می‌کنند.

«فَأَنقَذَهُم مِّنَ الْغَوَايَةِ»

مرحله نخست «انقاذ» یا نجات دادن است. مردم آن روزگارد ر گمراهی عمیقی به سر می‌بردند. خداوند از آن گمراهی به «ضلالِ مُبِینٍ» یاد کرده است. پس در نخستین گام لازم می‌بود که آنها را از آن فضا رهایی بخشد، به سان کسی که در دریا غرق گشته است و هیچ چیزی برای او ضروری تر از نجات دادنش از ورطه هلاکت نیست.

«وَبَصَّرَهُم مِّنَ الْعَمَايَةِ»

بعد از نجات یافتن از گرداب هلاکت حقیقت انسانی و

۱. سوره آل عمران، آیه ۱۶۴.





تاریکی های کورکننده بینش آدمی زمان آن فرا می رسد که پیامبر ﷺ چشمان آنان را بگشاید به حقایقی که نمی دیدند، هم باطن ظواهر فریبنده دنیا را آشکار سازد و هم حقایق زیبا را بنمایاند.

هدایت

«وَهَدَاهُمْ إِلَى الدِّينِ الْقَوِيمِ»

آنان را به دین قویم و استوار هدایت نمود یعنی به برنامه ای که «يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ» سبب رشد و اعتلای وجودی آنان است.

قویم بودن دین از دو جهت است:

یکم: حکمت ها و معارف آن واحکام و بایدهای آن استوار است و خلل و تزلزلی در آن راه ندارد؛ زیرا معارف آن حق است و قابل ابطال نیست واحکامش نیز زیباترین است و مبتنی بر مصالح واقعی و نفس الامری است که قابل تغییر نیست «لَا يَأْتِيهِ الْبَاطِلُ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَلَا مِنْ خَلْفِهِ»^۱.

دوم: دین قویم و استوار مایه قوام و استواری انسان است. انسان را از لغزش ها باز می دارد. آنکه در او تزلزل نیست می تواند تزلزل را برطرف کند و آنکه استوار است می تواند استواری بخشد: «لِإِنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ»^۲.

۱. سوره جن، آیه ۲.

۲. سوره فصلت، آیه ۴۲.

۳. سوره تکویر، آیه ۲۸.



دعوت و فراخوانی

«وَدَعَاهُمْ إِلَى الطَّرِيقِ الْمُسْتَقِيمِ»

در برخی از نسخه‌ها به جای واژه «طریق»، واژه «صراط» به کار رفته است. اگرچه این دوبه معنای «راه» هستند، اما تفاوتی با یکدیگر دارند. در اینجا طریق همان معنای صراط می‌دهد.

«سُرطُ الشَّيْ اسْرَاطًا: بِلَعْتِهِ وَ سَمَى الطَّرِيقَ صِرَاطًا

لِغِيَابِ السَّالِكِ فِيهِ بِالذَّهَابِ كَانَهُ بِلَعَةٍ»^۱

راه را «صراط» نامیده‌اند؛ زیرا روندهٔ راه در مسیر از دیده پنهان می‌شود، گویا راه او را بلعیده است».

هم دین قویم است و هم صراط مستقیم است یعنی هم برنامه‌ای که باید عمل شود از قوام و استواری برخوردار است و هم راه و طریقی که باید پیموده شود دارای استقامت است و در آن کج روی و بیراهه روی وجود ندارد. مثلث قوام و استواری که یک ضلع آن انسان «لِمَنْ شَاءَ مِنْكُمْ أَنْ يَسْتَقِيمَ» و ضلع دومش، دین «دین قویم» و ضلع سوم آن راه «صراط مستقیم» است.

نکتهٔ مهمی که یادآوری آن لازم به نظر می‌رسد این است که دعوت به صراط مستقیم الهی نیز با منطق و روشی استوار انجام می‌پذیرد. آن گونه که در قرآن کریم خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

۱. واژه «صراط» در ابتدا با سین بوده است، بعدها به صاد تبدیل شده است.

۲. رک: مقایس اللغة، ج ۳، ص ۱۵۲ و مجمع البحرین، ج ۴، ص ۲۵۲.





«ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَ الْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ»^۱ به راه پروردگارت دعوت کن با حکمت (معرفت بخشی و آگاهانیدن) و پند و موعظه زیبا و نیکو. پس دعوت با ابزار حکمت و موعظه انجام می پذیرد - که استوارترین ابزار است - و بعد اندیشه و انگیزه انسان را مخاطب می سازد، و نه با حربه زور و اکراه. در نهج البلاغه نیز حضرت امیر علیه السلام می فرماید: «فَدَعَاهُمْ بِلِسَانِ الصِّدْقِ إِلَى سَبِيلِ الْحَقِّ»^۲ باید با صداقت به راه حق دعوت کرد. استواری و قوام در صداقت است و نه در کذب. برخی دعوت به مطلب حقی می کنند، اما با دروغ بافی، مانند کسانی که با خواب های ساختگی و یا جعل احادیث در پی اثبات حقیقتی هستند. شیوه پیامبر صلی الله علیه و آله دعوت به حق با زبان صدق بوده است. در زیارت جامعه می خوانیم که «شَأْنُكُمْ الْحَقُّ وَالصِّدْقُ وَالرِّفْقُ»^۳ - که ترکیبی فوق العاده شگفت و زیبا است - «حق» با «صداقت» و باید در قالب رفق و نرمی بیان گردد.

واکنش مردم در برابر رسالت

چنان که از آیات و روایات برمی آید رفتار اکثر مردم در مواجهه با پیامبران گریز و اعراض بوده است نه گرایش و اقبال:

۱. سوره نحل، آیه ۱۲۵.

۲. نهج البلاغه، ص ۲۰۰.

۳. کافی، ج ۱، ص ۴۵۵.



«فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرَةِ مُعْرِضِينَ * كَانَتْهُمْ حُمْرُ مُسْتَفِرَّةٍ * فَزَتْ مِنْ قُسُورَةٍ»

چه شده است آنان را که از این تذکره‌ی گردانند؟ گویی خرابی
رمیده‌اند که از شیری فرار کرده‌اند.

حضرت نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال مردم را به دین دعوت کرد، اما آن چنان که قرآن فرموده است: «وَمَا آمَنَ مَعَهُ إِلَّا قَلِيلٌ»^۱ تنها گروه اندکی به او گرویدند. یاران موسی علیه السلام نیز پس از غرق شدن فرعون و گذشتن از رود نیل و نجات یافتن و با وجود آن همه آیات و معجزاتی که از موسی دیده بودند، هنگام عبور از روستایی که مردم آن بت پرست بودند از او تقاضای بتی کردند تا بپرستند! این نشان از عمق جهالت بشر دارد. نیز درباره قوم ثمود قرآن می‌فرماید: «وَأَمَّا ثَمُودُ فَهَدَيْنَاهُمْ فَاسْتَحَبُّوا الْعَمَى عَلَى الْهُدَى»^۲ اما ثمود را هدایت کردیم، ولی آنها کوری را بر هدایت ترجیح دادند. این واکنش در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله نیز تکرار شد. آخرین آیه‌های سوره توبه خطاب به پیامبر صلی الله علیه و آله در واپسین روزهای حیاتش می‌فرماید: «فَإِنْ تَوَلَّوْا فَقُلْ حَسْبِيَ اللَّهُ»^۳ اگر [این مردم که تو آنها را دعوت کردی و بر هدایت آنان حریص بودی و در نجاتشان بی دریغ کوشیدی] روی برگردانند، بگو: خدا مرا بس است».

۱. سوره مدثر، آیات ۴۹ تا ۵۱.

۲. سوره هود، آیه ۴۰.

۳. سوره فصلت، آیه ۱۷.

۴. سوره توبه، آیه ۱۲۹.





امیر مؤمنان علیه السلام نیز در این زمینه می‌فرماید:

«فَلَا الدَّاعِيَ أَجَابُوا وَلَا فِيمَا رَغَبَتْ رَغَبُوا وَلَا إِلَى مَا
شَوَّتَ إِلَيْهِ اسْتَأْذَنُوا أَقْبَلُوا عَلَى حَقِّهِ قَدْ افْتَضَحُوا
بِأَكْلِهَا»^۱

[مردم] به سخن دعوت کننده پاسخ ندادند، و در آن
چیزی که آنان را ترغیب کردی رغبت و گرایش نشان
ندادند و بدانچه تشویقشان کردی آرزومند نشدند. به
مرداری روی آوردند که با خوردن آن رسوا شدند».

آری

گاورا دارند باور در خدایی عامیان

نوح را باور ندارند از پس پیغمبری

شنیدن و اندیشیدن عامل پیروی از پیامبران

وقتی آیات قرآن نازل می‌شد مخالفان سر و صدا راه
می‌انداختند تا مردم کلام خدا را نشنوند؛ زیرا شنیدن و گوش
سپردن کافی بود تا وجدان‌های پاک به درستی قضاوت کنند.
امروزه نیز شبهه‌افکنان همانند راه انداختن سروصدای
کافران در گذشته است و شبهه‌افکنان هدفی جز دور کردن و گوش
ندادن مردم ندارند. آنجا که گوش‌ها به شنیدن سخنان بیهوده و
یا اصوات بی‌معنا متمایل است کسی احساس وظیفه نمی‌کند،

۱. نهج البلاغه، ص ۱۵۹



اما وقتی به سخن دین می خواهند گوش بسپزند با شبهه افکندن مانع از شنیدن و روی آوردن به سخن دین می شوند. قرآن کریم از زبان جهنمیان می فرماید: «لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» اگر ما گوش فرا می دادیم و یا می اندیشیدیم جهنمی نبودیم.

اگر انسان قدری از گرایش های خیالی و دنیایی فاصله بگیرد و با گوش جان و خرد به سخن پیامبران گوش بسپارد به آنها می گروید؛ چرا که سخن پیامبران سرشار از دعوت به خوبی ها و زیبایی هاست. برنامه سعادت پیامبر یا همان «دین قویم»، هر چند که با دنیای دنیاپرستان سازگار نیست، اما همسوبا طبیعت انسان سالم است که پیرو فطرت خدا دادش است. به دیگر سخن، «دین قویم» با زندگی دنیایی سالم منافاتی ندارد و فرمانبری از پیامبران موجب می گردد که زندگی دنیایی با عزت و آرامش و هدفمندی قرین گردد و زندگی آخرتی را در تنعمی جاودانه رقم زند.

از طرفی، حکم عقل پیروی از دعوت پیامبران است؛ زیرا با اندیشه منصفانه و دور از غرض و انگیزه در مفاد دعوت پیامبران، منطقی و عقلانی بودن دعوت را خواهد فهمید و حکم می کند که احتیاط خردمندانه در پیروی از انبیاست؛ زیرا انسان عاقل از خطر احتمالی پرهیز می کند، مانند راننده ای که احتمال پنچر شدن

۱. سورة ملک، آیه ۱۰.





لاستیک خود را می‌دهد و این احتمال هر چند ضعیف باشد اما عقل حکم می‌کند که آن احتمال ضعیف را جدی بگیرد و لاستیک را قبل از مسافرت بررسی می‌کند؛ زیرا همان احتمال ضعیف در صورتی که تحقق یابد حادثه آفرین خواهد بود. اگرچه احتمال ضعیف است، ولی متحمل (مورد احتمال) قوی و خطرناک است. عقل در برابر دعوت پیامبران و وعده و انداز آنها نیز چنین رویکردی دارد. پیامبران مردم را از خطرهایی که در کمین آنهاست انداز می‌کنند. حتی اگر انسان عاقل سخن پیامبران را باور نداشته باشد، به اقتضای عقل خود باید احتیاط کند و از پیامبر فرمانبری نماید؛ زیرا در غیر این صورت راه برگشتی وجود ندارد و ممکن است خود را در شقاوت جاودان گرفتار سازد. پس عقل همواره احتیاط می‌کند و انسان محتاط بیم دادن پیامبران را می‌پذیرد.

رحلت پیامبر ﷺ

«ثُمَّ قَبِضَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ قَبْضَ رَافَةٍ وَاخْتِيارَ وَرَغْبَةٍ وَإِثَارٍ
بِمُحَمَّدٍ [فَمُحَمَّدٌ] صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ عَنْ تَعَبِ هَذِهِ
الدَّارِ فِي رَاحَةٍ؛

و با مهربانی و به اختیار خود پیامبر ﷺ قبض روح فرمود و با شوق و ایثار از جانب او، و اینک محمد ﷺ از رنج این دنیا آسوده است».



«قبض» دومعنا دارد. یکی «تنگ دستی» است، در برابر «بسط» به معنی «گشاده دستی»، و دیگری به معنای «گرفتن» است که این جا معنای دوم مراد است. یعنی خداوند روح پیامبر ﷺ را گرفت و او را در نزد خود جای داد. قبض روح پیامبر ﷺ با رأفت و مهربانی بود به گونه ای که جدا شدن روح برای ایشان دشوار نبود. تمایز «رأفت» با «رحمت» در این است که رحمت ممکن است با اکراه شخصی همراه باشد که به او رحمت می شود اگرچه خالی از مصلحت و فایده نیست، اما رأفت علاوه بر مصلحت بودن، هیچ گونه ناخوشایندی را به همراه ندارد. حاصل سخن اینکه تمایل به قبض روح پیامبر از هر دو طرف بود یعنی هم خدا و هم پیامبر به این کار خشنود بودند.

از سوی دیگر، قبض روح از روی کمال رغبت و اشتیاق بود. امیر مؤمنان علیه السلام در نهج البلاغه می فرماید که اُنس پسر ابوطالب به مرگ بیشتر از تمایل بچه به پستان مادر است.^۱ مردان خدا از مرگ وحشتی ندارند. علاوه بر آن، اشتیاق نیز دارند؛ زیرا که آرزوی جان های رشد یافته لقای الهی است و دنیا و زندگی آن برای آنان سرای رنج است.

خداوند پیامبر ﷺ را از رنج این سرا نجات داد و آسوده گرداند.

«قَدْ حُفَّ بِالْمَلَائِكَةِ الْأَبْرَارِ»

هنگامی که روح پیامبر به سوی خداوند می رفت، فرشتگان

۱. نهج البلاغه، ص ۵۲.





نیک الهی گرداگرد او را فرا گرفته و حضرتش را همراهی می کردند».

«وَرِضْوَانِ الرَّبِّ الْغَفَّارِ؛

پیغمبر به مقام رضوان و رضایت پروردگار می شتافت».

«وَمُجَاوَرَةِ الْمَلِكِ الْجَبَّارِ صَلَّى اللَّهُ عَلَى أَبِي نَبِيٍّ وَأَمِينِهِ وَخَيْرَتِهِ مِنَ الْخَلْقِ وَصَفِيَّتِهِ وَالسَّلَامَ عَلَيْهِ وَرَحْمَةَ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ؛

ایشان در مجاورت پادشاه جبار قرار می گرفت. صلوات خداوند بر پدرم، پیامبر خدا و امین وحی او و برگزیده خدا. درود و رحمت و برکات خدا بر او باد».

پیامبر علاوه بر اینکه مرضی خداست، حبیب و محبوب نیز هست و از اینها فراتر در جوار او قرار می گیرد. مجاورت کنایه از حضور در عالی ترین بساط قرب الهی و تنعم به فیض و عنایت خداوندی است.

«جبار» به معنی «ستمگر» نیست، بلکه ریشه در «جبر» دارد و به معنی «جبران کننده» است یعنی خداوند تلاش ها و رنج های پیامبر را جبران می کند.

